

از انتشارات
۱۹ بهمن

AL

تذکره جزئی

19 BAHMAN

مسائل جنبش ضد استعماری و
آزادبخش خلق ایران

و
عمده ترین وظایف کمونیستهای
ایران در شرایط کنونی

تنظیم شده در پایتیز سال ۱۳۴۶، توسط گروه پیشنهاد
جزئی - ظریفی (اعضا: سازمان چریکهای فدایی خلق)

بها معادل ۶۰ ریال

فروردین ماه ۱۳۵۵

چاپ دوم

April 1976

Price 3 DM; 45 p; \$1.

مقدمه ۱۹ بهمن بر چاپ دوم

رساله "مسائل جنبش ضد استعطاری و آزادبخش خلق ایران و عمده ترین وظایف کمیونیستهای ایران در شرایط کنونی" جمع بندی نظرات و "تیز" گروه پیشتاز جزئی - ظریفی در فاصله سالهای ۴۴-۴۶ بود، که ۴۶ سال در سطح محدودی در داخل و خارج ایران منتشر گردید.

چاپ اول این رساله بصورت وسیع آن در آذر ماه ۱۳۵۱ توسط "۱۹ بهمن" انجام گرفت و اینک بعلمت نایاب بودن و درخواستهای بیشماری که برای آن میشود مبادرت به چاپ دوم آن مینمائیم. در چاپ حاضر کوشش شده است اشتباهات تایپی چاپ اول تصحیح شود.

گروه پیشتاز جزئی - ظریفی که از بنیان گزاران جنبش انقلابی مسلحانه ایران بودند نقش تاریکساز در جنبش مسلحانه و جنبش کمونیستی ایران ایفا نمودند. ۷ رفیق انقلابی از این گروه به همراه دو رفیق انقلابی از مجاهدین خلق پس از ۷ سال مبارزه مقاومت در زندانها و شکنجه گاههای رژیم شاه در سی ام فروردین ۱۳۵۴ بدست رژیم محمد رضا شاه بشهادت رسیدند.

سازمان چریکهای فدائی خلق در "نبرد خلق" شماره ۶ در باره گروه جزئی چنین می نویسد: "گروه جزئی از آگاه ترین، صادق ترین و برجسته ترین کمونیستهای ایران تشکیل شده بود. آنها نخستین کسانی بودند که به ضرورت مبارزه مسلحانه در شرایط ایران رسیدند و صادقانه به تدارک آن پرداختند... . رفیق بیژن جزئی، رفیق حسن ضیا، ظریفی، رفیق عزیز سرمدی، رفیق عباس سرکی، رفیق مشعوف کلانتری نظری، رفیق محمد چوپانزاده، رفیق احمد جلیل افشار از اعضای وابسته ی سازمان چریکهای فدائی خلق بوده اند... . هفت نفر رفقای وابسته به سازمان ما، در سال ۱۳۴۶ به خاطر فعالیت در گروهی که به "گروه جزئی" معروف شد، بازداشت و در بیدارگاههای شاه به حبس های سنگین محکوم گردیدند. "گروه جزئی" به ضرورت مبارزه مسلحانه در شرایط ایران رسیده بود و در جریان تدارک این کار بود که بوسیله پلیس کشف و اکثریت اعضای

- ب -

آن دستگیر گردیدند . رفقای باقیمانده گروه جزئی به تدارک برای مبارزه مسلحانه ادامه دادند و بعداً با گروه مارکسیستی رفیق احمدزاده سازمان چریکهای فدایی خلق را به وجود آوردند . رفقای دستگیر شده ی گروه جزئی نیز در زندان از طریق مبارزه ی مقاومت ، کار سیاسی و پژوهش علمی درباره ی مسائل انقلاب ایران به مبارزات پیگیر خود ادامه دادند .

جاويدان بـاد خاطر هـفت رفـيق
انقلابـي گـروه پـيشـتاز جزئـي - ظـرفـي
اعضـای سـازمـان چـریکـهـای فدائـی خـلق

فروردین سال ۱۳۵۵

قسمت اول

مسائل جنبش ضد استعماری
و

ازاد بیخش خلق

ایران

۱- رژیم که با کودتای ۲۸ مرداد بر ایران مسلط شد با ماهیت عمیقاً ارتجاعی و با وابستگیهای شدیدش با امپریالیسم در اساسیترین جهت و صدر سیاسی خود، بدون تغییر همچنان بر ما حکومت میکند. کودتای ۲۸ مرداد در شرایطی انجام گرفت که نهضت ضد استعماری خلق ایران، که با شعار مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت، جهش تازه یافته بود در شکل مبارزه شدید سیاسی با پایگاههای استعمار و ارتجاع ادامه داشت. در آستانه کودتای ۲۸ مرداد بزرگترین پایگاه سیاسی ارتجاع و امپریالیسم در ایران یعنی دربار و در رأس آن شاه در زیر ضربات شدید نهضت قرار داشت و درست در همین مرحله بود که کودتای ۲۸ مرداد صورت گرفت.

در مقابله با کودتای ۲۸ مرداد هیچگونه حرکتی انجام نگرفت و همه نیروهای نهضت بدون استثنا، تماشاگر پیروزی کودتاچیان باقی ماندند. اگر چه در کار عمومی نهضت و برای یک قضاوت کننده غیر کمونیست که بنقش پیشقراول بودن طبقه کارگر اعتقاد ندارد همه نیروهای نهضت بیک اندازه در این شکست تاریخی سهیم دارند و یک قضاوت کننده غیر کمونیست نباید عدم تحرک دولت دکتر مصدق و سایر نیروهای وابسته بآن را نادیده بگیرد ولی ما که بنقش پیشقراولی حزب طبقه کارگر اعتقاد داریم همه مسئولیت عدم مقابله با کودتای ۲۸ مرداد را متوجه رهبری حزب توده ایران میدانیم. ناهشیاری و عدم تحرک و عدم جسارت انقلابی رهبری حزب توده در ایجاد آمادگی واقعی برای مقابله با ضد انقلاب و بویژه تغییر فوری تاکتیک در ۲۸ مرداد و اتخاذ تاکتیک قهرآمیز در مقابل دشمن اسلحه در دست باعث شد که همه نیروهای نهضت بدون کوچکترین مقاومت دست بسته تسلیم گردند و در انتظار رفتن به سلاح خانههای رژیم کودتا بنویست بنشینند. کمیته مرکزی حزب توده ایران در تحلیلهای گوناگونی که در باره ۲۸ مرداد منتشر ساخت علت العلیل شکست نهضت را در ۲۸ مرداد "عدم وحدت نیروهای ضد استعماری" میداند. بنظر ما این دلیل برای بیان علت شکست نهضت در ۲۸ مرداد نادرست و عاری از واقعیت است. سیاسی و ایدئولوژیکی است و قبل از همه برای توجیه عدم تحرک انقلابی رهبری و برای فرار از قبول مسئولیت و انداختن آن بگردن عوامل خارج از رهبری عنوان میشود. بنظر ما علت العلیل شکست نهضت در ۲۸ مرداد عدم وحدت نیروهای ضد استعماری نبود بلکه عدم تحرک رهبری نیروهای ضد استعماری و در رأس آن رهبری حزب توده ایران بود. راست است که نیروهای ضد استعماری در

تفرقه وجدائی بودند ولی تجربه انقلابی نشان میدهد که اگر رهبری طبقه کارگر بوظایف انقلابی خود عمل کند میتواند با سهولت بیشتری بر عدم وحدت متغلبه کند. عدم وحدت در طی عمل انقلابی است که بوحدت تبدیل میشود. چنانکه در ۳۰ تیرماه سال ۱۳۳۱ با وجود آنکه هیچگونه زمینه قبلی وحدت و تفاهم بین نیروهای طرفدار مصدق و خسب توده وجود نداشت ولی تحرک انقلابی حزب توده بر عدم وحدت غلبه کرد. در حالیکه در آستانه ۲۸ مرداد زمینه های بزرگی برای تفاهم و وحدت بوجود آمده بود زیرا حزب پس از قیام سی ام تیرماه و تصحیح شناسائی خود نسبت به مصدق بیش از یکسال روی شعار جبهه واحد کار کرده بود و این شعار در مجموع مورد حمایت توده ها و حتی عدلی ها از رهبران طرفدار مصدق بود. برای کمونیستها هرگز وحدت در اطاقهای در بسته و با امضای منشورهای وحدت بدست نیاید، بلکه کمونیستها وحدت را در عمل انقلابی و در کوچه و بازار پیدا کرده ها کسب میکنند و بر رهبران راست در نهضت میقولانند باین تریب تیپ بهیچوجه عدم مقابله با کودتای ۲۸ مرداد را با عدم وحدت نمیتوان توجیه کرده عدم وحدت نیروها خود معلول فقدان عمل انقلابی یعنی عدم مقابله بود. مقابله ای که ضروری و ممکن بود. مسئله مقابله با کودتای ۲۸ مرداد را بمنزله امکان پیروزی فوری بر آن نباید تلقی کرد. بلکه پیروزی بمعنی ایجاد کانونهای مقاومت مسلحانه و ادامه و گسترش آن مورد نظر ما میباشد. ایجاد چنین مقابله ای کاملاً ممکن و میسر بود و شرایط عینی و ذهنی کاملاً مساعد برای انجام آن وجود داشت زیرا:

العد دشمن در حال دفاع بود و نهضت در حال تعرض. نهضت شکل توده ای بخود گرفته بود و قشرهای وسیعی از جامعه را در برداشت و محیط سیاسی جامعه بطور قطعی بنفع نهضت بود. پایگاههای ارتجاع و استعمار در زیر ضربات خرد کننده نهضت قرار داشتند و از نظر سیاسی بسختی ضعیف بودند. طبقه کارگر تقریباً بطور کلی در زیر رهبری حزب کاشکل سازمان یافته ای بخود گرفته بود و آماده برای انجام نقش انقلابی خود بود. با توجه بشماره های اجتماعی حزب و پایگاههایی که در مناطق نسبتاً بزرگی از روستاها ایجاد شده بود امکانات جلب توده های دهقان نیز بمبارزه بین از هر زمان دیگر ممکن بود. بورژوازی و خرده بورژوازی شهرها و روشنفکران نیز فعالانه در نهضت شرکت داشتند و هرگونه مقاومتی را برای سرکوب کودتای ضد ملی استقبال میکردند. برای جامعه کاملاً قابل قبول و منطبق با انتظار بود که در مقابله با کودتا حزب نیز دست اسلحه ببرد و این را تنها نیروهای سیاسی انتظار داشتند بلکه

مردم عادی هم چنین میبنداشتند و طراحان کودتا نیز در چنین انتظاری بودند .
 ب- از نظر سیاسی شعارهای حزب در مورد سرکوب دربار ، ارتش ، امپریالیسم آمریکا و مرجعین داخلی و تبلیغ برای آمادگی جهت مبارزه انقلابی برای همه نیروهای سیاسی قابل قبول بود و هیچگونه مخالفت جدی و موثر در کادر نیروهای ضد استعماری با این شعارها ممکن نبود . و از طرف دیگر با توجه به حقانیت حزب در این موارد و سایر توجه به تصحیح روش در مقابل مصدق پس از سی ام تیر ماه امکان وحدت عمل با سایر نیروهای ملی تحت رهبری حزب طبقه کارگر و تشکیل جبهه واحد نیروهای ضد استعماری بیش از هر زمان دیگری مهیا بود و در چنین محیطی بدون تردید شروع هر مقاومتی از جانب حزب با استقبال توده هائی که تحت رهبری نیروهای مصدق بودند قرار میگرفت و بدین ترتیب امر مهم کسب رهبری در نهضت بطور قطع بنفع حزب طبقه کارگر حل میشد .
 ج- حزب نیروهای قابل توجهی از کادرهای ارتش را در اختیار داشت که میتواند ضربات هلاکت باری بدشمن وارد سازد و روحیه مقاومت را در نیروهای ارتجاع خرد نماید . برخی از این نیروها در آن چنان وضعی نسبت برهبران کودتا قرار داشتند که در همان لحظات نخست میتوانند کادر رهبری داخلی کودتا را بسختی ضعیف سازند . این عوامل امکان میداد که در مقابل کودتا کانونهای نیرومند مقاومت مسلحانه سازمان داده شود که روز بروز بر قدرت آن افزوده گردد . بهر حال چنین مقابله ای صورت نگرفت و بعد از ۲۸ مرداد نیز از فرصتی که باقی بود استفاده نشد و بدین ترتیب سازمانهای حزبی زیر ضربات شدید ارتجاع یکی پس از دیگری متلاشی شدند و بدون مقاومت تسلیم گشتند و نهضت ضد استعماری و آزاد بیخش خلق ما بایکی از بزرگترین شکستها و ناکامیهای تاریخ خود مواجه گشت .

۴- نوع شکستی که نهضت در ۲۸ مرداد متحمل شد یعنی شکست نه در میدان نبرد و در حال مقاومت بلکه در حال عقب نشینی بدون برنامه و نقشه و شکست بدون کوچکترین استفاده از امکانات و نیروهای بزرگی که در اختیار نهضت بود عواقب و آثار منفی بزرگی بیش از آنچه که معمولاً پس از هر شکست بوجود میاید بهمراه داشت . قسمت بزرگی از این عواقب و آثار ناشی از عدم انجام وظایف انقلابی از طرف رهبری حزب توده ایران بود . او میان این عواقب و آثار سه مسئله بسیار مهم را که هنوز غلبه بر آنها از فوری ترین مسائل موجود را تشکیل میدهد و وحدت ارگانیک با هم دارند باید یاد آوری کنیم .

الف- عدم مقابله با کودتای ۲۸ مرداد موجب شد که تعیین تکلیف مسئله بزرگ رهبری نهضت ضد استعماری و آزاد بیخش خلق ایران همچنان لایتحل بماند . در آستانه کودتای ۲۸ مرداد همه شرایط برای کسب قطعی رهبری جنبش از طرف حزب طبقه کارگر مهیا بود . در زمینه های بسیار وسیعی نظرات حزب بعنوان خط مشی نهضت از طرف توده ها قبول میشد و توده ها آمادگی کامل برای قبول رهبری حزب طبقه کارگر نشان میدادند . حزب توده ایران بعنوان تنها نیروی آگاه انقلابی و تکیه گاه و ملجأ توده ها در مبارزه شناخته میشد . تنها توده های عادی مردم ، بلکه گروههای زیادی از مبارزین سایر احزاب ملی نیز آمادگی برای قبول این رهبری داشتند و اگر رهبری حزب در ۲۸ مرداد ، که اقتضا میکرد هشیاری و جسارت انقلابی خود را بعنوان اثبات آنچه که میگفت و مینمود نشان میداد ، رهبری حزب طبقه کارگر در نهضت ضد استعماری برای همیشه مسجل و تثبیت شده بود . بنظر ما حتی اگر حزب در ۲۸ مرداد هنگام مقابله با کودتا و نبرد با آن شکست میخورد این رهبری تأمین شده بود .

ب- عدم مقابله با کودتای ۲۸ مرداد باعث شد که حزب توده ایران از نظر سازمانی متلاشی و از نظر سیاسی دچار تفرقه و بحران بسیار شدیدی گردد که از صدر تا ذیل حزب را در برگیرد . تا بانجا که در سال ۱۳۳۶ کمیته مرکزی حزب در خارج از ایران بطور رسمی اعلام نمود که هیچگونه سازفانسی در ایران ندارد . ولی بازمانده نیروهای حزبی درون شبکه های جدا از هم بفعالیت پرداختند . تعدادی از این شبکه ها با وجود انتقادات معین و مشخصی که نسبت به روش رهبری در ۲۸ مرداد داشتند امیدوار بودند که تجربه ۲۸ مرداد و حوادث جهانی پس از آن باندازه کافی رهبری را آگاه کرده باشد و این امید تا سال ۱۳۳۸ ادامه داشت . از این سال که وقایع دوباره نشان داد که رهبری از درک وظایف انقلابی خود و انجام آن عاجز است ، تمایل بقرار گرفتن در زیر ساترالیسم کمیته مرکزی در این شبکه ها نیز کم کم از بین رفت . بدین ترتیب در مجموع پس از ۲۸ مرداد شبکه های مختلف حزبی هیچگونه تمایلی برای پیوستن بساترالیسم کمیته مرکزی از خود نشان ندادند زیرا صلاحیت و لیاقت رهبری عسکری زیر سؤال قرار داشت . تفرقه و بحران سیاسی حزب خیلی بیشتر از تفرقه و بحران سازمانی آن که زیر فشار شدید پلیس انجام میگرفت در احیاء حزب بعنوان یک واحد که زیر ساترالیسم سیاسی و سازمانی رهبری قرار گیرد ، نقش بازی کرد . زیرا در هیچ

شرایطی پس از ۲۸ مرداد فعالیت شبکه های مخفی کمونیستی در ایران متوقف ننماید و اگر صلاحیت رهبری زیر سؤال نبود وحدت عمل این شبکه ها و تبدیل آنها بشبکه های حزبی بسیار آسان بود . این تفرقه شدید سیاسی در کادرهای حزبی و این بی ایمانی به صلاحیت سیاسی رهبری همولود مستقیم عدم انجام وظایف انقلابی از طرف رهبری باعث شد که کادرهای بزرگی از حزب در عین حال که مجموعه حزب توده ایران را بعنوان حزب طبقه کارگر ایران قبول داشتند به فعالیت های مستقل از رهبری که در خارج از ایران فعالیت داشت بپردازد . بدین ترتیب تفرقه سیاسی حزب موجب شد که مبارزه با رهبری از صورت مبارزه درون حزبی خارج شود . زیرا شرط اولیه مبارزه درون حزبی وجود جامعیت حزبی است که این جامعیت پس از ۲۸ مرداد هرگز بوجود نیامد و تمام طرحهای کهنه مرکزی در ایجاد این جامعیت بدون حل مسائل گذشته و حل مسئله رهبری و راه حل های مبارزه کنونی با شکست مواجه شد و بدین ترتیب عرصه سیاسی ایران محروم از حزب طبقه کارگری شد که همه کمونیستهارا در خود جمع داشته باشد .

ج - شکست ۲۸ مرداد باعث شد که مبارزه سیاسی از شکل عمومی و توده ای خود خارج گردد و مختص مبارزان محدودی از کادرهای حزبی شود . تخمین شرایط در ۲۸ مرداد که مستلزم اتخاذ فوری تاکتیک متناسب با این شرایط بود یعنی تاکتیک مقابله فعال با کودتا موجب میشد که نیروی توده ها در جهت تاکتیک جدید جریان پیدا کند ولی بدلیل عدم اتخاذ چنین تاکتیکی از طرف رهبری محیط اجتماعی جامعه بسیار ضعیف گشت و آتش مبارزه سیاسی توده ها و علاقمندی آنها بشرکت در این مبارزه با توجه به بی ثمر بودن توسری خونریهای خیابانی فروکش کرد . تضاد های موجود در جامعه در زیر سر پوش سنگین خفتان رژیم امکان تظاهر و انعکاس سیاسی خود را از دست داد . نتیجه این شد که مبارزان در شبکه های جدا از هم به فعالیت های مخفی پرداختند بدون اینکه بتوانند موج عمومی و نهاله داری برای نهضت ایجاد کنند و در جهت استراتژی عمومی نهضت در مرحله کنونی حرکت و مبارزه توده ای بوجود آورند . پس از ۲۸ مرداد هرگز کمونیست های ایران نتوانستند بر طبق یک نقشه و برنامه منظم با وجود تضاد های عمیق طبقاتی و اجتماعی که در بطن جامعه ما وجود دارد ، مبارزه سیاسی توده ای بوجود آورند و آنرا هدایت کنند و از آن بهره برداری نمایند زیرا خفتان و قدرت اسلحه دشمن امکان جذب و هدایت نیروی توده ها را در جهت ایجاد مبارزه سیاسی از تاکتیک توسری خونریهای خیابانی و اعلامیه پراکنی کاملاً سلب کرده است .

۳ - از نظر داخلی اساس و محور اصلی تکنیک حکومت رژیم پس از کودتا تکیه بر خشونت و اختناق شدید بوده و هست . در بطن همه اقداماتی که از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تاکنون بوسیله رژیم انجام گرفته است اختناق و خشونت همیشه جای اساسی و بزرگ داشته است . پس از ۲۸ مرداد این تکنیک قدم بقدم با شکل منظم و فاشیستی بر تمام حیات سیاسی و اجتماعی مانع شده است از نظر سیاسی این پیشرفت اختناق و خشونت با افزایش مداوم قدرت شاه و تبدیل رژیم با استبداد مطلقه سلطنتی همراه بود . اکنون دیگر هیچگونه ظاهرسازی در این مسئله که شاه برخلاف قانون اساسی همه قدرتها را در کف دارد و اوتصمیم گیرنده و فعال مایشا است بعمل نیامد . نظامی کردن و پلیسی کردن زندگی اجتماعی و سیاسی بعنوان جهت عمومی سیاست رژیم از همان روز ۲۸ مرداد آغاز شد و بدون وقفه ادامه یافت و این جهت عمومی حتی در اوج مانورهای اصلاحاتی رژیم هم حتی برای یک روز قطع نگردید . از فرهنگ گرفته تا ورزش و تا طرح تاکسی رانی و تا اخذ شهریه از دانش آموزان و دانشجویان همه و همه بر نیروی سازمان امنیت و پلیس تکیه دارد . تکنیک تکیه بر سر ، سرنیزه و اختناق از ۲۸ مرداد تاکنون بدون کوچکترین تغییری ادامه دارد زیرا پایه اساسی قدرت و حاکمیت رژیم بر آن استوار است . در تمام سالهای پس از ۲۸ مرداد رژیم شاه با تکیه بر این روش بسرکوب جنبش ملی و کارگری ایران خاموش ساختن هر صدای مخالف پرداخت . کارنامه رژیم شاه در طی سالهای پس از ۲۸ مرداد شاهد گویائی است بر این مدعا که چگونه پایه اساسی حاکمیت رژیم بر اختناق و استبداد بسیار خشن و بیرحمانه ای قرار دارد که علیرغم همه مانورهای اصلاحاتی این روش همچنان بعنوان پایه اساسی حاکمیت رژیم ارزش و اهمیت خود را حفظ کرده است . کشتار زندانیان رشت ، سرکوب خونین اعتصاب ۲۱ آبان ۳۲ ، کشتار ۱۶ آذر دانشگاه تهران ، سرکوب عشایر قشقائی پس از ۲۸ مرداد ، سرکوب جنبش کرد ها در کردستان در سال ۳۶ ، سرکوب خونین اعتصاب دبیران کارگران کوره پزخانه ها ، سرکوب اعتصابات کارگری در آبادان و اصفهان در سال ۳۵ تا ۳۹ ، سرکوب جنبش صنفی دانش آموزان تهران در ۲۰ دی ماه ۳۸ ، سرکوب اعتصاب های تاکسی رانان تهران ، یورش وحشیانه چتر بازان بدانشگاه تهران در اول بهمن ۴۰ ، سرکوب خونین جنبش معلمان ، سرکوب خونین اعتصاب طاهیکویران بندر پهلوی ، یورش های شدید و ضوالی بدانشگاه های تهران ، تهریز ، مشهد و غیره از سال ۳۹ تا ۴۶ ، سرکوب مجدد عشایر جنوب ، سرکوب خونین و بینظیر جنبش ۱۵ خرداد سال ۴۲ و قتل عام مردم در تهران ، قم ، مشهد ، اصفهان ، شیراز و غیره . به این یورش های خونین نباید زندانیان ،

شکجه ها ، اعدا صبا ، ترورها ، و جنایات بینظیری که در سلاخ خانه هائی سازمان امنیت ، در باغ مهران و در لشکر آزادی ، در حمام قزل قلعه و در زندان این و در درون دهبازند انیکه در سراپای ایران پراکند ماند ، بر سر زنان و مردان مظلوم بی پناه ایرانی آمده است افزوده شود . در طی این سالها دهبانان از بهترین مبارزان از رهبران دسته ها و احزاب مختلف تیرباران شدند و گروهی در زیر شکجه جان خود را فدا کردند . از رهبران و اعضا حزب توده ایران تا طرفداران دکتر هدی تا اعضا فدائیان اسلام تا طرفداران آیت اله خمینی ، از روزبه و علوی گرفته تا کرفاطمی و کریم شیرازی و نواب صفوی و طبیب و بخارائی و بهمن هشتائی هر کدام از این عناصر وابسته به ترورهای گوناگون اجتناعی و دارای تطایلات مختلف سیاسی بوده اند ولی جرم اساسی همه آنها مخالفت با رژیم شاه بود .

در طی این سالها گذشته از سازمانهای اصلی حزب توده که تا سال ۵۰ به باخوبت و وحشیگری تقریباً نصابود شدند قریب به ۳۰ شبکه کمونیستی مورد بیرون قرار گرفت و اعضای آن پس از شکجه های وحشیانه با اعدام و زندان های طولانی محکوم شدند . این روش ، دوران خاصی از عمر رژیم شاه نیست ، این روش همراه با ادامه حاکمیت رژیم کودتا هم چنان ادامه دارد و حتی یکروز هم قطع نشده است . کافست بهما بسیاریم که طی چند سال اخیر که رژیم با مانورهای اصلاحی خود کوشش در جهت ایجاد پایگاه در بین توده مردم میکرد بدلیل خصلت ذاتی ضد ملی خود ، حتی در اوج تبلیغات و مانورهای خود از روش همیشه خود در سرکوب خونین مخالفین با کشتار و صدور محکومتهای اعدام و حبسهای طول مدت استفاده کرد . خشونت رژیم در سه سال اخیر فقط با سالهای اولیه پس از ۲۸ مرداد قابل مقایسه است بدین سان ارزش تبلیغاتی مانورهای خود را در شهرها بسختی کاهش داد و توده مردم یکبار دیگر فهماند که این مانورها یک تحول در رژیم نیست و جهت اصلی و ضد ملی و ضد دموکراتیک رژیم شاه دستخوش هیچگونه تغییری نگشته است . تضاد خلق و رژیم شاه در چنان حدی است که ادامه حیات رژیم ما همتا وابسته به روش اختناق و استبداد است و همین جهت در هیچ موردی دیده نشده که رژیم برای مقابله با جنبش بدون توجه به عمق و وسعت و حتی بدون توجه به شعور خواسته ها از روش دیگری استفاده کند .

چه برای سرکوب جنبش دانش آموزان یا که خواستار تقلیل معدل باشند ، چه برای سرکوب کارگرانی که خواستار اضافه حقوق باشند ، و چه برای سرکوب مردمیکه خواستار آزادی و دموکراسی باشند یا سخ با گلوله و زندان داده میشود ، زیرا برای یک رژیم عمیقاً ضد ملی و ارتجاعی و منفور که هیچ پایگاهی در بین توده ندارد غیر از این راه دیگری نیست . در رژیم جایی برای مظاهرات دموکراتیک زندگی نیست و نمیتواند باشد . زیرا رژیم شاه بسدرستی

آگاهی دارد که هرگونه تحلیل و گذشت در این زمینه بمعنی قطع حیات خود اوست . رژیم شاه با قاطعیت و آگاهی تمام درهای دموکراسی را بسته است ، رژیم کوچکترین فعالیت مخالفین را تحمل نمیکند ، رژیم نحوه برخورد خود را با خلق و جنبش آن دقیقاً تعیین کرده و بر طبق آن عمل میکند . تجربه تاریخی ۱۴ سال پس از ۲۸ مرداد این روش را که متکی بر قدرت و قهر ضد انقلابی است دقیقاً به همه مبارزان جنبش ملی ایران نشان داده است و اکنون نوبت مبارزان جنبش است که متناسب با روش رژیم شاه روش خود را تعیین نمایند . هرگونه چشمداشت به تحول در تکنیک و شیوه حکومتی رژیم بمنزله عدم شناخت ماهیت رژیم و بمعنی غلطیدن در گرداب مانورهای رژیم و اعراض از برخورد شجاعانه با مسائل نهضت و گریز از انجام وظایف انقلابی و اپورتونیزم محض است .

۱- رژیم و مانورهای اصلاحاتی ، در تمام دوران پس از ۲۸ مرداد در جنب محور اساسی اتکا رژیم باختناق و خشونت برای ادامه حکومت یک برنامه تبلیغاتی "اصلاحی" وجود داشت . چنانکه مبارزه با تریاک در دوران زاهدی ، مبارزه با فساد در دوران اعلا ، دولت کار و طرح "از کجا آوری" در زمان اقبال ، همه نمونه هائی از این برنامه ها است که رژیم در موقع خود همراه با تبلیغات بسیار شدید عرضه کرد . خصوصیت عمده این برنامهها این بود که صرف نظر از ماهیت ضعیف و گاهی مسخره آنها بحریم ساختمان طبقاتی جامعه نزدیک نمیشد و جنبه اداری و بسیار سطحی داشت . کوشش رژیم این بود که همراه فشار شدید پلیسی بتوده شهری فشار تبلیغاتی لازم نیز اعمال گردد تا با اصطلاح خود هم از نظر سازمانی و هم از نظر سیاسی نیروهای مخالف را خلع سلاح نماید . ولی شکست سیاسی کامل این نوع برنامه های رژیم خیلی زود بر ملا میشد .

مانورهای اصلاحاتی که رژیم از سال ۱۳۴۰ آغاز کرد از نظر شکل و محتوا با هیچکدام از مانورهای گذشته قابل مقایسه نیست . وقتی ما کلمه "مانور" را برای برنامه های اصلاحی هسی رژیم بکار میبریم این منظور را نداریم که هیچگونه حرکت و اقدامی در جهت اصلاحات انجام نگرفته است . بنظر ما مفهومی را که در جنبه نظامی برای مانور صانعی است و در جنبه سیاسی نیز صادق است . یعنی حرکت تاکتیکی برای مخفی کردن حرکت استراتژیکی و یا بتعریقی انداختن حظه بموضع استراتژیکی .

اقدامات رژیم را در سیاست داخلی و خارجی ما مانور میدانیم ، زیرا اقداماتی است که جهت استراتژیکی سیاست رژیم را بدون تغییر باقی گذاشته است ، زیرا موضع استراتژیکی ضد ملی و ارتجاعی رژیم را از نظر سیاسی و اقتصادی و نظامی هم از ملی و هم از نظر

بین المللی بطور دریمت سالکم نگه داشته است، زیرا محورهای اساسی سیاست رژیم شاه را که از نظر داخلی در اعمال سیاست استبدادی و ضد دموکراتیک، ضد خلقی بسیار خشن و ادامه وابستگیهای اقتصادی، سیاسی و نظامی با امپریالیسم و از نظر خارجی در ادامه سیاست وابستگی و خدمت به سیاست امپریالیستی مبارزه با جنبشهای آزاد بیخشی، بهره در خارومیانه پتظار میکند، بدون تغییر نگه داشته است. مانورهای اصلاحی رژیم با یک سلسله عمل بسیار مهم داخلی و خارجی توجیه میکردند که این سلسله عمل عساکر و بطور همه جانبه بهم وابسته هستند.

از نظر داخلی: پس از ۲۸ مرداد رشد و تکامل اقتصادی ایران بسوی بهره‌روزی کمربند دور جریان یافت سیاست اقتصادی دولت در مجموع خود در خدمت کمربند و هم قرار گرفت که نظائر آنرا با در اتخاذ سیاست گمرکی درهای باز و ایجاد شرایط لازم برای سرمایه گذاری های خارجی و تضمین سرمایه های خارجی و اخراج سود آن مشاهده میکنیم. کمربند و هم طالی صنعتی در طی ۱۴ سال پس از ۲۸ مرداد بسورت بیمانندی در ایران رشد کرد. نظاره رشد کمربند و هم مالی و صنعتی را در شبکه بزرگی از بانکهاییکه با سرمایه های مختلف کار میکنند در انواع اقسام صنایع ممتاز و پررونق میتوان دید. همراه با رشد کمربند و هم از نظر اقتصادی، نفوذ سیاسی نمایندگان کمربند و هم در دستگاه حاکم افران میشد، به جای امرای و فئودالها کم کم روشنفکران خدمتگذار کمربند و هم در دستگاههای دولتی نفوذ میکردند و منطبق با ضایع طبقاتی خود مسئله مبارزه با نفوذ الیسم و ازیر عنوان های گوناگون مطرح میساخت. به علاوه رشد کمربند و هم خواه ناخواه بر شد روابط بهره‌روانی در جامعه کک نموده و سته بسومت و هم خود اثراتی به جا میگذاشت.

روابط اجتماعی نفوذ الی در آستانه اجرای مانورهای اصلاحی رژیم بینروز هر زمان دیگری موجد بحرانهای شدید در دهات شده بود و در برخی از نقاط کار به زد و خورد های مسلحانه و کشتن مالکین میانجامید. مهاجرت دسته جمعی دهاتین دیگر پدیده ای نبود که کسی بتواند آنرا مخفی کند. نیروهای مخالف رژیم بهره‌روانهای چپ با وجود پراکندگی سازمانی و سیاسی خود از وضع شدت بهره برداری میکردند. کافیسیت یادآوری کنیم که از سال ۱۳۳۷ محور اساسی تبلیغات رادیوهای ضد رژیم بروی مسائل دهقانی استوار بود و برخی از این رادیوها از نفوذ و حیثیت فراوانی در دهات برخوردار بودند و بر اساس این نفوذ زمینه فکری و تبلیغاتی بزرگی را برای حرکت دهقانی آماده میکردند. طیما این قضایا نمیتوانست از نظر استراتژیهای رژیم پنهان بماند و خطراتی چنین

وضعی ندیده گرفته شود.

از نظر بین المللی: از نظریین المللی مانورهای اصلاحی رژیم منطبق با استراتژی و تاکتیکهای جدید سیستم جهانی امپریالیستی و نشوونماییم میباشد. در شرایط کنونی بین المللی هدفهای استراتژیک سیاسی و اقتصادی سیستم جهانی امپریالیستی و در راس آن ایالات متحده آمریکا در دنیای سوم توجه نگهداری این کشورها در داخل نظام جهانی سرمایه داری و وسط روابط سرمایه داری و حلوکیری از رشد نفوذ سوسیالیسم و سیاست ضد امپریالیستی در آنها ضعیف و مختل نفوذ عمل نیروهای انقلابی و ایجاد شرایط لازم برای صدور سرمایه ها و تولیدات صنعتی در این کشورهاست.

در شرایط سسط و تحکیم قدرت ارد و گاه سوسیالیسم و رشد حقیضهای ملی و آزاد بیخشی در جهان که منجر به قبول استقلال رسمی مستعمرات قدیمی از طرف کشورهای مستعمراتی گشته است و عدم امکان ایجاد مستعمرات بشیوه گذشته، قبل از همه حفظ کشورهای جهان سوم در کادر نظام سرمایه داری جهانی است که میتواند زمینه حتی و لازم را برای عمل نشوونماییم فراهم سازد.

سیستم جهانی امپریالیستی طرح استراتژی خود را با دکترین "موانع انقلاب" اعمال میکند که این دکترین از طرف جان کندی با عنوان مردم فریب "رنسانس" مطرح شد و هم از طرف او بود که فشار شدیدی برای اجرای آن در کشورهای مختلف، از کشورهای آمریکای لاتین گرفته تا ناپلند و ویتنام و ترکیه و عربستان سعودی و پاکستان و ایران بعمل آمد در مرکز دکترین "موانع انقلاب" اعلام اصلاحات اجتماعی از بالا و در راس آن اصلاحات اراضی قرار دارد. زیرا تجربه انقلابی خلقهای مختلف جهان به امپریالیسم نشان داد که اگر نیروهای انقلابی موفق بجلب توده دهقان با انقلاب گردند آنوقت هزاران سرمایه آمریکایی هم کاری از پیش نخواهند برد. در اجرای این دکترین حتی سیاست سنتی امپریالیستی، دایر بجلوگیری از ایجاد و رشد صنایع تبدیلی در کشورهای جهان سوم در معرض تغییرات قابل توجه ای قرار گرفته است. در حال حاضر کشورهای امپریالیستی برای گسترش صنایع تبدیلی در کشورهای جهان سوم مخالفت شدید نمیکند و حتی در بعضی حالات شرایط مساعدی برای آن فراهم میکنند. ولی از این امر بهیچوجه غافل نیستند که در مجموع بر بنیاد اقتصادی این کشورها کنترل و تسلط داشته و موقعیت اصلی را در اشغال داشته باشند. این تغییرات نه فقط ناشی از اینست که در شرایط مبارزه شدید دو سیستم جهانی، مسئله این نوع امتیازات اقتصادی در مقابل مسائل استراتژی جهانی، یعنی حفظ کشورها در کادر نظام سرمایه داری بکک باصطلاح "رنسانس" اهمیت کتری میابد،

بلکه بوسیله این واقعیت نیز توجیه میشود که باحفظ بنیاد اقتصادی فوق العاده عقب مانده مستعمرات قدیمی ونیبه مستعمرات بازرگانی برای صنایع جدید و سرمایه انحصارات امپریالیستی فراهم نمیشود .

طراحان دکترین امپریالیستی "موانع انقلاب" میخواهند بلکه "اصلاحات اجتماعی" از بالا مانع تمام تغییرات واقعا معین بنیادی اقتصادی ، اجتماعی و سیاسی که موجب تغییر مواضع استراتژیک کشورها از نظر اقتصادی و سیاسی میشود ، گردند . آنها میخواهند بااصطلاح زمینه های عینی انقلاب را بوسیله از بین بردن موانع انقلاب گردند . نام "موانع انقلاب" نامی است که محافل رسمی وزارت خارجه آمریکا باین نوع اصلاحات داده اند . آنها میگویند هر وسکهای فرمانبرداری از نخبگان بورژوازی کمپرادور تشکیل دهند و با ایجاد یک سری تغییرات فیر اساسی و در برخی موارد حتی با قربانی کردن برخی از بهره های وفادار خود در دستگاه حکومتی ، موضع استراتژیک سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آنرا که در جهت منافع امپریالیسم قرار دارد نجات داده و پائینتیب نمایند . چنانکه در خارج میان نمونه های گهائی اولین سیاست راهبردی پاکستان و در کومخس برای هند نیزه کردن حکومت مرستان سمودی با تعرض یک سمود و آوردن یک فصل دیدیم .

بدین ترتیب هدفهای امپریالیسم از دکترین "موانع انقلاب" مشخصا عبارت است از: جلوگیری از انفجار انقلابی ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری و تا حدی تکیه گاه محکم در کشورهای جهان سوچه از نظر داخلی در تزلزل نباشد و ایجاد شرایط لازم برای صدور سرمایه ها و تولیدات صنعتی . این هدفها در مجموع خود مورد تأیید و حمایت کمپرادور هم نیز قرار دارد و چنانکه می بینیم در چنین شرایطی است که منافع استعمار جدید بنحوی در قیبن کله با منافع کمپرادور هم وحدت پیدا کرده است . اگر فتود الیسم پایگاه اجتماعی استعمار قدیم بوده است ، کمپرادور هم پایگاه اجتماعی نوکلنیالیسم بشمار میرود .

تکامل این شرایط داخلی و خارجی بود که مسئله اصلاحات اجتماعی و در راس آن اصلاحات ارضی را که بدین شکل بهترین مانع اصلاحاتی رژیم بوده است ضرور ساخت ، ولی باید توجه داشت که حتی اجرای همین مانعهای اصلاحاتی نیز به نفع رعدا و معروض تضاد های داخلی و خارجی شدیدی قرار داشت . شاه تا مدت ها از قبول این برنامه خوداری میکرد ، امپریالیسم انگلستان نیز با وجود موافقت اصولی با انجام برخی تغییرات و اصلاحات با برنامه تنظیمی آمریکا موافق نبود زیرا این برنامه لازم با فدا کردن عده ای از بهترین بهره های امپریالیسم انگلستان بود . وجود این مخالفتها امپریالیسم آمریکا را ب فکر

راه حل دیگری انداخت . در همین زمان بود که کودتای سرلشکر قزلباشی از طرف امریکایی ریزی شده بود و از همین زمان بود که گروه امینی - ارسنجانی با اصطلاح تزه های اجتماعی خود را ارائه دادند .

چنانکه میدانیم اولین قانون اصلاحات ارضی در سال ۱۳۳۷ از طرف دولت اقبال تهیه شد و در سال ۱۳۳۸ پس از نابود کردن کامل محتوی قانون از تصویب مجلس ۱۹ گذشت ولی همین قانون هم نتوانست اجرا شود . در فاصله سالهای ۳۹ تا ۴۰ که تضاد های داخلی و خارجی در زمینه اجرای این مانعها در اوج شدت خود بود و بحران سیاسی و اقتصادی رژیم میافزود ، جامعه امکان یافت که از آزادیهای محدود برخوردار گردد . حدت رقابت و مبارزه انتخاباتی را که در دوره بیستم بین عوامل آمریکا و انگلستان جریان داشت و مسائلی از قبیل ابطال انتخابات و سپس انحلال مجلس - ۲ را باید ناشی از در دستور بودن چنین مانعهایی دانست . این مسئله قابل دست است که با موقع سیاسی که جبهه ملی ایران پس از تجسید فعالیت انتخاب کرد امیرا - لیسم آمریکا از جبهه ملی در این زمان بعنوان یک لولوی سرخرمن برای تحویل برنامه های خود بشاه و امپریالیسم انگلستان حد اکثر سوء استفاده را بعمل آورد ، بهر چه در تحویل گروه امینی - ارسنجانی بشاه ، آمریکا از موقع سیاسی جبهه ملی بشتد بهره برداری کرد . روی کار آمدن گروه امینی - ارسنجانی در حقیقت بمعنی پیروزی برنامه های آمریکا بود . تزی که این گروه با اجرای آن مبادرت میکرد نه تنها شامل اصلاحات اجتماعی بود بلکه اصلاحات سیاسی را نیز در مد نظر داشت و اصولا ترکیب گابینه امینی مقدمه این اصلاحات سیاسی بود که آشکارا قبل از همه محاکمه عده ای از عناصر بد نام هیات حاکمه ولی وفادار بشاه و امپریالیسم انگلستان را در دستور روز داشت . شاه پس از مدتی تردید و تزلزل وقتی که عملا دید که برنامه های امپریالیسم آمریکا با اجرا در میاید و علاوه اداه حکومت گروه امینی - ارسنجانی را مغایر با قدرت مطلقه خود دید شخصا اجرای این مانعها را تقبل کرد و خود وارد گسود شد و گروه امینی - ارسنجانی را که زمینه های بزرگی هم در داخل جامعه روستائی پیدا کرده بودند از میدان خارج ساخت . این برنامه شاه منافع امپریالیسم انگلستان را نیز در برداشت زیرا این برنامه با حذف آن سری مانعهای سیاسی که اساسا برای قدرت شاه خطر خیز بود و ضریب به موقع عوامل انگلستان را نیز در برداشت ، مانعهای اصلاحی را در جهت تثبیت قدرت شاه و حفظ موقع امپریالیسم انگلستان اعمال میکرد . رژیم شاه با استفاده

از این مانورهای اصلاحی به قطع و قطع وحشیانه مخالفان سیاسی خود پرداخت و باز هم بر قدرت مطلقه شاه افزودند.

۲- تاثیر مانورهای رزم در جامعه: چنانکه گفتیم منظور ما از کلمه مانور نفی مطلق تاثیر تمام اقداماتی که انجام شده است نمیشد. هر مانور تاثیرات متناسب با خود را نیز به همراه دارد و بسته به عمق وسعت خود تغییراتی بجا میگذارد. بررسی دقیق تاثیرات مانورهای اصلاحی رزم در شرایط کنونی اهمیت خاصی پیدا کرده است. زیرا هدف اصلی این مصلحت تصور میکنند که مقروض نهضت و خاموشی بوده ها بدلیل انجام این مانور ها اصالت گزینینه یعنی حرکت را سلب کرده است. در حالیکه بنظر ما بدون نفی برخی از تاثیرات این مانورها بعلت اساسی خاموشی و سکوت در جامعه ایران و خفقان و استبداد بینظیری است که حاکم است و هر صدای مخالف را با گلوله خاموش میسازد. بهترین مانور اصلاحی رزم اصلاحات ارضی میباشد. اصلاحات ارضی ضربه بسیار شدیدی بر نفوذ الیسم وارد کرد ولی بعلیل فقدان یک سیاست طبقاتی ضد نفوذ الی این ضربه نتوانست ریشه روابط نفوذ الی را در جامعه بطور اساسی نابود سازد. در ابتدا که گروه امینی - ارسنجانی کار اصلاحات ارضی را دنبال میکردند و نشانه های کاملاً محسوس برای اتخاذ یک سیاست مشخصتر ضد نفوذ الی دیده میشد ولی این سیاست باد و مخالفت جدی از نظر داخلی و خارجی روبرو گشت. از نظر داخلی شاه (با توجه بحریان طولانی وابستگیهایش با لکن) عوامل نفوذ الیسم در دستگاه حاکم بشدت بمخالفت با آن پرداختند و از نظر خارجی چون ادامه این سیاست مستلزم درهم کوبیدن مواضع سیاسی عده ای از عوامل امپریالیسم انگلستان بود با مخالفت شدید امپریالیسم انگلستان مواجه بود بهمین جهت پس از آنکه شاه شخصاً انجام مانورها را بگردن گرفت قدم بقدم از موضع گذشته ایکه ارسنجانی دولت را نسبت بان در مقابل نموده دهقان متعهد کرده بود عقب نشینی کرد و در دو سال اخیر عقب نشینی هایی بسیار گویا و مشخص بنفع مالکین انجام گردید. اصلاحات ارضی در تغییر ساختمان قدرت در جامعه روستایی موثر افتاد و قدرت سیاسی مالک بشدت تضعیف گشت و اکنون دستگاه حکومت میکوشد که شبکه پلیسی خود را بر دهات نیز بگستراند و جای قدرت تضعیف شده مالک را بگیرد. برنامه اصلاحات ارضی در ابتدای امر امید فراوانی را در نموده دهقان برانگیخت ولی اکنون پس از گذشت چند سال و فروکش کردن تبلیغات رزم نموده های کثیری از دهقانان کم کم به عدم تغییر وضع خود با گذشته پی بردند و امید و آرزوهای اولیه جای خود را بتردید و ناامیدی میدهد.

رژیم آشکارا از این نا امید بیام دارد، بهمین جهت رژیم میکوشد بهر ترتیب ششده دهقانان را با وعده اقدامات بعدی امیدوار نگهدارد.

از نظر اجتماعی، اصلاحات ارضی و تبلیغات شدیدی که بویژه در ابتدای امر شد با کاهی توده دهقان کمک کرد و دهقان را بشکل ضعیفی وارد عرصه سیاسی جامعه کرد. سطح توقعات آنها را بالا برد و تحرك و انعطاف بیشتری در ده بوجود آورده و رابطه شهر و ده را افزایش داد و اینها از نسکات مثبت اصلاحات ارضی بنفع جنبش است. اصلاحات ارضی نموده دهقان را در سه موضع صاحب زمین، اجاره دار، و کارگر کشاورزی قرار داده است. طبق آخرین آمارهای رسمی دهقانانیکه از راه خرید زمین مالکین و فئودالها صاحب زمین شده اند فقط ۲۵٪ جمعیت روستایی ایران را شامل میشوند و فقط ۲۰٪ دهات و مزارع ایران مشمول مرحله اول قانون اصلاحات ارضی که زمین را از راه فروش در اختیار دهقان میگذارد قرار گرفته است و دستگاه بیش از همه موفق بجلب رضایت نسبتاً با دوام این قشر از دهقانان شده است.

بدین ترتیب ۷۵٪ دهقانان ایران در موضع اجاره داری و یا کارگر کشاورزی قرار دارند که قریب به ۷۰٪ ان موضع اجاره داری است و این آن چیزی نیست که توده دهقان میخواهد. سیستم اجاره و پرداخت مال الاجاره (رانت ارضی) نظاهر آشکار ادامه روابط نفوذ الی است زیرا ارتباط نفوذ الی از نظر اقتصادی بر حسب سهمی که به عوامل تولید تعلق میگیرد و از آن میان اختصاص بیشتر این سهم به عامل تولید زمین مشخص میشود. اینکه سهم عوامل تولید جنسی یا نقدی پرداخت شود تاثیر ماهوی در اصل رابطه ایجاد نمیکند. بدین ترتیب وجود سیستم اجاره در چنین سطح وسیعی در روابط ارضی ایران پایه های عینی بسیار محکمی برای استعمار نموده دهقان و حفظ مظاهر نفوذ الیسم در روستاهای ایران، که در فقر و جهل و بیطاری خلاصه میشود، بجا گذاشته است.* بعلاوه عدم عمومیت و عدم لیاقت اداری و سیاسی شرکتهای تعاونی در کمک به دهقانان همچنان دهقان را به انواع و اقسام رباخواران ده و شهر وابسته نگهداشته است و کفایت یا اداری کنیم که شرکتهای تعاونی فقط در ۲۰٪ دهات ایران که ۲۵٪ جمعیت روستایی ایران را شامل میشود فعالیت دارد و متوسط کمکی که بد دهقانان عضو

* با توجه به مرحله سوم اصلاحات ارضی، تغییرات جدیدی در سطح روستا و از جمله در سیستم اجاره، انجام گرفته که در نتیجه آمار فوق را تغییر داده است (۱۹ بهمن)

شرکتهای تعاونی شده در سال ۵۰ با اخذ تضمینات متعدد داده شدگی بیش از ۴۰۰ تومان است.

از نظر روابط نهضت باتوده دهقان عمومی کردن سیستم اجاره عامل مساعدی است برای ارائه يك شعار واحد در سطح تمامی جامعه و متمرکز کردن ناراضی و مخالفت دهقانان با سیستم اجاره که اکنون مخصوصا بشکل خودداری از پرداخت اجاره بها مظاهر میشود و همین جهت دستگاه همراه باوده های دائمی خود مجبور باتخاذ تصمیمات شدید برای گرفتن اجاره بها از دهقانان میشود.

اگر رژیم در سطح ده موفق بانجام برخی کارها گردید و نتوانست برای مدتی امید و آریهای توده دهقان را بشدت برانگیزاند و آنها را بخود متوجه سازد و رضایت قشر کوچکی از دهقانان را بصورت محدود تامین کند و بدین ترتیب از موفقیتهای کم و بیش برخوردار باشد، ولی اقدامات رژیم در شهرها بطور کلی و در مجموع خود باشکست کامل مواجه شد.

رژیم شاه نتوانست زحمتکشان شهرها را با مانور های خود تحقیق کند.
قانون سهیم کردن کارگران در سود ویژه کارخانه ها حتی يك کارگر را هم فریب نداد و باتوجه بمحتوی توخالی آن کوچکترین تاثیر در بهبود وضع طبقه کارگر نتوانست داشته باشد، بعلاوه آنچه که بکارگران بعنوان سهم آنها از سود ویژه تعلق میگیرد بانحاه مختلف از امتیازات گذشته آنها کسر میشود و بانحاه مختلف از پرداخت همین مبالغ جزئی هم خودداری میشود. در شهر کارگری مثل اصفهان متوسط آنچه بعنوان سهم کارگران از سود ویژه در سال ۴۴ بهر کارگر تعلق گرفت فقط ۸۵۰ ریال بوده است. در تهران وضع از این هم بدتر بود.

زحمتکشان شهر در زیر فشار شدید فقر ونداری ومرض و بیکاری در بدترین شرایط زندگی میکنند و استبداد شدید و بیرحمانه حلقوم آنها را فشارد. بهرگونه فعالیت سندیکائی کارگری با خشونت آمیزترین وجهی پاسخ داده میشود، محیط کارخانه ها تبدیل بمحیط پلیسی بسیار خشن و شدید شده است که طبقه کارگر کوچکترین امکان برای بیان خواستههای خود نمیدهد. وضع سایر قشرهای اجتماعی شهر نیز کوچکترین تغییری پاکذشته نکرده است، بیکاری، فقر، مرض در تمام شهرها بیداد میکند و همه انتشار شهرزیر چکمه های خشنترین دیکتاتوری و محیط پلیسی رنج میکشند. بحران اخلاقی و اجتماعی شهرها را فرا گرفته است، نیروی بنزگی از جوانان بانحرافات گوناگون کشیده میشوند، آمار جنایت و دزدی و قاچاق مواد مخدره دافط رو با افزایش است رژیم شاه عاجز از حل این مشکلات است. با وجود همه جارو جنجال ها هزینه زندگی همچنان

کمرشکن باقی مانده و سطح زندگی توده مردم در وضع رقتباری قرار دارد. این چنین اوضاع و احوالی است که موجب شده بهرزه زحمتکشان شهر از ۲۸ مرداد هرگز بار هم آشتی نکنند. فاصله بین رژیم شاه و خلق چنان است که حتی برای بیکروز هم حکومت بدون سر- نیزه و شلاق برای رژیم امکان پذیر نیست.

۶ = سیاست خارجی رژیم: جهت عمومی سیاست خارجی رژیم پس از کودتای ۲۸ مرداد تبعیت از سیاست جهانی امپریالیسم بوده است. ایران برای امپریالیسم جهانی يك موضوع استراتژیک بسیار مهم سیاسی و اقتصادی بشمار میرود و حفظ ایران در شبکه روابط امپریالیستی برای امپریالیسم و نظام سرمایه داری جهانی اهمیتی اساسی دارد. محتوی اساسی سیاست خارجی رژیم منطبق با استراتژی امپریالیسم در جهت گیری علیه نهضت مرفی و آزاد بیخش و ضد امپریالیستی خلاصه میشود. اگرچه موافق اوضاع و احوال روابط بین-الطلی و متناسب با ایرام که تضاد های د و امپریالیسم انگلستان و آمریکا درجه حدتی قرار دارد وگدامیک از د و امپریالیسم موفق شده باشند که مجریان سیاسی ایران را در

حیطه نفوذ خود داشته باشند و نیز منطبق با مقتضیات منافع رژیم شاه در روابط بین المللی اشکال اعمال این سیاست تغییرات کم و بیش بخود میگیرد ولی محتوی و جهت عمومی این سیاست هرگز تغییر نکرده است. استراتژی سیاست خارجی رژیم ماهیتا در کنار

استراتژی جهانی امپریالیسم قرار دارد و بدیهی است که محتوی اساسی سیاست خارجی رژیم ناگزیر از این استراتژی تبعیت خواهد کرد و تغییرات سیاست خارجی تغییراتی تاکتیکی و سطحی خواهد بود. رژیم شاه از نظر تاکتیکی منطبق با منافع انی خود روش سیاستش را منطبق با تاکتیک این یا آن امپریالیسم تنظیم میکند ولی ماهیتا و بر حسب مقتضیات منافع طبقاتی و سیاسی خود نمیتواند در عرصه بین المللی محتوی جهت گیری عمومی سیاست

خارجی خود را تغییر دهد. این تغییر چیزی نیست که بعامل وجود این یا آن فرد بسیار بسا نفوذ در رژیم انجام پذیرد. و یا با بسط سرخسی روابط بین المللی و ناراضی ایمن یا آن امپریالیسم از این روابط تصور شود که در جهت این تغییر قرار گرفته اند. فقط تغییر حاکمیت طبقات اجتماعی است که میتواند منجر به تغییرات واقعا اساسی و ماهوی در سیاست خارجی گردد. در سالهای اخیر تقریبا همزمان با مانورهای اصلاحی رژیم و مخصوصا پس از برکناری گروه امینی - ارسنجانی تغییراتی در روابط بین المللی رژیم بوجود آمده است. جنبه اساسی این تغییر همانا بسط روابط ایران با اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی است. این مرحله با اعلام ولت ایران مبنی بر واگذاری پایگاههای موشکی آغاز میشود و پس از آن رو

توسعه می نهد. بنظر ما مشخصات عمومی این تغییر سیاست مورد حمایت امپریالیسم انگلستان است و به توصیه های امپریالیسم انگلیس انجام گرفته است. چنانکه نمونه قبلی آن را ما مورد پاکستان دیدیم و در ایران نیز قبل از روی کار آمدن گروه امینی - ارسنجانی، دولت شریف امامی انجام چنین برنامه ای را در دستبرد داشت، ولی فشار شدید امپریالیسم آمریکا در روی کار آمدن گروه امینی - ارسنجانی موقعا اجرای این سیاست را بتأخیر انداخت و لسی بایرکناری این گروه و وارد شدن شخص شاه و درگیری امپریالیسم آمریکا در ویتنام، که تحرك سیاسی آنها در خاورمیانه بطور محسوسى تقلیل داد و اعمال فشار گزشتها برایش غیر ممکن میساخت زیرا مخصوصا بحمايت جهانی انگلستان نیازمند بود، این تغییر سیاست عملی شد. این تغییرات با منافع رژیم شاه از نظر داخلی و بین - المللی و با منافع انگلستان در خاور میانه منطبق است.

از نظر داخلی همزمان با مانور اصلاحی، بهبود و بسط روابط با کشورهای سوسیالیستی و جلب حمایت سیاست این کشورها این مانور را کامل میکرد و عوامفریبی رژیم را در گرفتن يك چهره ترقی خواه تکمیل مینمود. تشتت نیروهای چپ و بطور کلی نیروهای مخالف رژیم را افزایش میداد و بدینوسیله موضع ا پوزسیون را تضعیف میکرد و از این نظر - بشارت رژیم کمک مینمود و در حقیقت برای تبلیغ رژیم در مورد "سیاست مستقل وطنی" فاكت ایجاد میکرد. از نظر وضع خاص رژیم در منطقه خاورمیانه خطری که بیش از همه بر آن سنگینی میکند فشار نیروهای ضد استعماری و رژیمهای شرقی است. تضاد های رژیم مثلا با جمهوری متحد عربی تضادى است ماهوى که از ذات ارتجاعی رژیم سرچشمه میگردد. اعمال سیاست جدید خارجی بر رژیم امکان میدهد که با حذف فشار از طرف کشورهای سوسیالیستی همه کوشش خود را در مقابل با فشارهای نیروهای ضد استعماری در منطقه خاورمیانه بتبعیت و همگامی با امپریالیستی که سیاستش مبتنى بر مقابله فوری با این نیروها باشد تخصیص دهد. زیرا افزایش قدرت نیروهای آزاد بیخس رژیمهای شرقی برای رژیم هميك خطر بالفعل و بسیار فوری تلقی میشود. رژیم بخوبی آگاه است که برای مقابله با فشارهای سیاسی ارد و گاه سوسیالیستی میتواند بلافاصله روی مجموعه سیستم جهانی امپریالیستی حساب کند زیرا چنین فشاری از طرف کشورهای سوسیالیستی بلافا - صله در گذر مناسبات بین المللی دو سیستم قرار میگیرد ولی در مقابل با فشار رژیمهای شرقی که برای رژیم جنبه فوری دارد با توجه باختلاف تاکتیکی که بین ارد و گاه امپریالیسم در مقابل با آنها وجود دارد و با توجه بدرگیری امپریالیسم آمریکا در ویتنام نمیتواند روی

روی پشتیبانی واحد ارد و گاه امپریالیسم حساب کند و در اینحاست نقطه وحدت منافع رژیم و تاکتیک سیاسی امپریالیسم انگلستان. هدف ویژه امپریالیسم انگلستان از تشویق این تعبیرات در سیاست خارجی ایجاد آنجان وضعی برای ایران است که میتواند از عهدہ انجام وظایف معینی که بعنوان يك پایگاه مطمئن بر ضد نیروهای ضد استعماری و آزاد بیخس در خاورمیانه دارد برآید. فشار نیروهای ضد استعماری و رژیمهای ترقیخواه خاورمیانه بر مواضع امپریالیسم بسیار شدید و روز افزون است و حوادث اخیر نیز چیزی از این فشار در مجموع خود نکاسته است. امپریالیسم انگلستان بدلائل کاملاً مشخصی که بطور خلاصه عبارت است از تجمع اساسی ترین منافع امپریالیستی و بسیار حیاتی آن در شرق سوئز نسبت باین فشار حساسیت فوق العاده ای از خود نشان میدهد. از دستها پیش کوشش امپریالیسم جهانی بویژه امپریالیسم انگلستان این بود که در مقابل فشار و وحدت عمل جنبش ضد استعماری و رژیمهای شرقی در خاورمیانه بایجاد يك نیروی منطقه ای از کشورهای ارتجاعی دست زند و نیروهای مرتجع را در خاورمیانه متحد گرداند تا بتاکید بر آن نیرواز نظر سیاسی و در مواقع لزوم از نظر نظامی جلو فشار نیروهای ضد امپریالیستی در خاورمیانه گرفته شود. اینکه داعما از بیجان سنتو انتقاد میشود بدلیل اینست که استراتژی نظامی بیجان سنتو اقدامات و نقشه های عمومی آن اساساً برای باصطلاح مقابله با فشار کشورهای سوسیالیستی تنظیم شده بود و حتی شاه علناً اظهار داشت که پیمان سنتو باید برای مقابله با "تجاوزکاران جدیدی که در منطقه خاورمیانه بوجود آمده اند" خود را سازگار سازد. از نظر شاه دعوا بر سرتبديل سنتو به اهرم کمک فوری برای رژیم است. پروژه پیمان "بان اسلا میسم" مشخصاً برای اعمال این هدف پایه گذاری شده بود. هنگام بحث درباره این طرح محافل امپریالیستی آشکارا هدف آنرا "انتقال مرکز ثقل سیاسی خاورمیانه از قاهره" قلنداد کردند. برای اینکه ایران بتواند بخوبی نقش فعال خود را در اعمال سیاست امپریالیستی در خاورمیانه بازی کند ضرورت داشت فشارهای سیاسی موجود از طرف ارد و گاه سوسیالیستی بر ایران حذف شود و حالت مقابله ایکموجود آمده بود از بین برده شود زیرا در چنان شرایط بین المللی که روابط اتحاد شوروی با کشورهای غربی در وضع بحرانی قرار ندارد دلیلی برای روشن قلبی و جنك سرد بین دو کشور وجود نداشت. خطر بسیار فوری و حیاتی برای امپریالیسم انگلستان وضع نیروهای ترقیخواه در خاورمیانه میباشد که تهدید دائمی و شدیدى روی اساسی ترین و حیاتی ترین منافعش دارند. بنابراین امپریالیسم انگلستان ترجیح میدهد از کموری نظیر ایران در

آنجا استفاده کند که بیش از همه بسودش است. برای مقابله با جنبش انقلابی در خاور-
 میانه و مقابله با رژیم های مرفعی عربی که از حیثیت ملی و بین المللی بزرگی برخوردارند
 سیاست خارجی ایران نیاز چنین تغییری داشت. رژیم شاه نیز که برایش مقابله
 فعال با خطر بالفعل یعنی جنبش آواد بیخوش در خاور میانه اهمیت بیشتری از مقابله با خطر
 بالقوه یعنی فشار اردوگانه سوسیالیستی داشت، انجام این تغییرات را قبول کرد. روشی
 که تجربیاتی از کشور همسایه پاکستان نیز در آن وجود داشت.

این چنین است دلائل تغییراتی که رژیم شاه در سیاست خارجی خود داده است.
 این تغییرات کوچکترین تغییر ماهوی در سیاست خارجی را به همراه ندارد، بلکه کاملاً منطبق
 با استراتژی عمومی امپریالیسم و موافق با تاکتیکهای امپریالیسم انگلستان است. حتی

شاه چندی پیش هنگام بحث از سیاست خارجی علناً اظهار داشت "فلسفه و ایدئوهای
 ما تغییر نکرده است فقط ما در فکر منافع ملی خود هستیم" البته "منافع ملی" که
 شاه از آن نام میبرد معلوم است چگونه منافع "ملی" می باشد.

۷ - سیاست کشورهای سوسیالیستی در مقابل رژیم: دلائل تغییرات سیاسی رژیم
 را در سیاست خارجی باختصار مطالعه کردیم، اکنون جاساد اردو که سیاست کشورهای
 سوسیالیستی و در رأس آن اتحاد شوروی را با رژیم از نظر تطابق آن با موازین مارکسیسم
 لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری و منافع جنبش ضد استعماری خلق ایران مورد بررسی
 و ارزیابی قرار دهیم. مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که سیاست خارجی یک دولت همیشه
 نتیجه رژیم اجتماعی آنست. این سیاست بیان کننده منافع طبقات حاکم است و دارای
 خصلت طبقاتی و مبتنی بر ایدئولوژی طبقات حاکمه می باشد. موقع یک دولت در عرصه بین-
 المللی که از جهت عمومی سیاست خارجی و سیستم اتحادها و روابط خارجی آن با سایر
 کشورها مشخص می شود، بر اساس این منافع تعیین میگردد. بدین ترتیب یک دولت سو-
 سیالیستی که باید با آرمانهای مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری وفادار
 بماند در اعمال بدون انحراف این سیاست جز با درک موقع طبقاتی این یا آن دولت
 موفق نخواهد شد.

دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی باید مبتنی بر تحلیل موقع
 و موضع طبقاتی و سیاسی دولتها در عرصه بین المللی باشد. مناسبات
 کشورهای سوسیالیستی، درجه نزدیکی و دوری آن با یک دولت،
 باید بر اساس موقع طبقاتی و نقش سیاسی

که آن دولت دارد تنظیم گسودد. در نتیجه سیاست خارجی یک
 دولت سوسیالیستی نمیتواند همان اصولی را که در مناسبات خود با دولتی
 که مواضع طبقاتی آن در دست بورژوازی ملی است رعایت کند که حکومتش در
 دست کمپرادور و عمال امپریالیسم قرار دارد. یک سیاست خارجی سوسیالیستی -

لیستی نباید و نمیتواند در مقابل یک دولت صدمی و ضد دیکراتیک دولتی که جهت عمومی
 سیاست خارجی و سیستم اتحادها و روابط خارجی آن در جهت تقویت و خدمت با امپریا-
 لیسم و ارتجاع قرار دارد، از همان روشی پیروی کند که در مقابل یک دولت ملی کسه
 حمایت توده های مردم و دولتی که جهت عمومی سیاست خارجی آن و سیستم اتحادها
 و روابط خارجی اثر در جهت تقویت مبارزه ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی است، اعمال
 مینماید. چنین سیاستی سوسیالیستی نیست زیرا در حقیقت چنین سیاستی محتسوی
 طبقاتی خود را که مبتنی بر انترناسیونالیسم پرولتری است از دست میدهد، به منحل
 اپورتونیسم و معاملات سیاسی کشیده میشود و تفاوت دیپلماسی سوسیالیستی را با دیپلماسی
 بورژوازی بیکباره از بین میبرد.

بنظر ما برای کشورهای سوسیالیستی، دیپلماسی باید وسیله ای باشد برای خدمت
 به ایدئولوژی. دیپلماسی خدمتگزار ایدئولوژی است و هدفهای دیپلماتیک بر اساس
 استراتژی ایدئولوژیک تعیین میشود. دیپلماسی تکنیکی است برای اعمال ایدئولوژی در
 عرصه بین المللی و کمک به منافع انترناسیونالیسم پرولتری.

منافع هدفهای دیپلماسی که بر اساس استراتژی ایدئولوژیک تعیین شده باشد آنچنان
 منافی نیست که با یک مانور ساده سیاسی این و یا آن موجب این چنین تغییر مناسبات
 دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی با آن گردد. دشمن تبدیل بدوست شود و ضدیت
 جای خود را بحمايت سیاسی دهد. برحالی اصل حيله گرانه دیپلماسی بورژوازی که بقول
 آقای سوسولوف گزارش سوسولوف در زمینه اختلافات چین و شوروی، متن فارسی ص ۱۸)
 پالمرستون آنرا چنین فرموله کرده است که "ما متحدین ابدی و دشمنان همیشگی نداریم
 فقط منافع ما ابدی است". کشورهای سوسیالیستی متحدین ابدی و دشمنان همیشگی
 ندارند، زیرا این متحدین و دشمنان خصلت طبقاتی دارند و هیچ دشمن طبقاتی تبدیل
 بدوست طبقاتی نمیکردد. اتحاد و حمایت یا دشمنی کشورهای سوسیالیستی، یا اگر درست
 بگوئیم موضع گیری کشورهای سوسیالیستی در قبال دول دیگر، فقط با توجه به اهمیت سیاست
 طبقاتی آن دول و منافع انترناسیونالیسم پرولتری است که باید تعیین و تنظیم گردد.
 لنین وظایف یک کشور سوسیالیستی را از نظر سیاست خارجی چنین بیان میکند:

"انجام حد اکثر آنچه که در يك کشور قابل تحقق است برای تكامل، پیشرفت، حفظ و افروختن انقلاب در سایر کشورها" (لنین، آثار، ص ۳۳، چاپ پاریس) لنین هنگام تشریح انترناسیونالیسم پرولتری دقیقاً معنای آنرا بیان میکند: فقط و تنها يك نوع انترناسیونالیسم واقعی وجود دارد که همانا عبارتست از کوشش فد اکارانۀ برای توسعه جنبش انقلابی و مبارزه انقلابی در هر کشور و حمایت (بوسیله تبلیغات، کمک و کمک مادی) از همین مبارزه و همین خط سیر در تمام کشورها بدون استثنا" (لنین، آثار، ص ۶۸، چاپ پاریس) .

بدین ترتیب وظایف دیپلماسی کشورهای سوسیالیستی فقط و فقط در خدمت منافع ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم و انترناسیونالیسم پرولتری با معنای لنینی آن خلاصه میشود . بنظر ما سیاست خارجی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در مقابل رژیم شاه ناقض اصول اساسی سیاست سوسیالیستی است. مطلب برسر داشتن روابط عادی سیاسی و اقتصادی و روابط حسن همجواری نیست. مطلب برسر حمایت سیاسی - تبلیغاتی، اقتصادی و نظامی از يك رژیم فاسد و ضد ملی است. باید معلوم شود رژیم که تا سال ۱۳۴۰ مورد آنچنان حمایت سیاسی و تبلیغاتی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی قرار داشت چرا از سال ۱۳۴۱ مورد تعریف و تمجید و حمایت سیاسی و اقتصادی این کشورها قرار گرفته است . اگر مناسبات کشورهای سوسیالیستی بر اساس تحلیل و تعیین موقع طبقاتی و سیاسی دولتها تنظیم میشود، باید ببینیم حکومت شاه از نظر ماهیت طبقاتی، ضد مکرانیک و ارتجاعی و وابسته با امپریالیسم خود، چه تغییرات ماهوی کرده است که موجب این تغییر روش سیاسی اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی گشته است. اگر مانورهای داخلی موجب این تغییرات است چرا این روش سیاسی در مورد حکومت امینی - ارسنجانی که پایه گذار این مانورها بودند و اصرار بیشتری در انجام این مانورها داشتند اعمال نشد و حتی برعکس حملات تبلیغاتی و سیاسی بر علیه این گروه آتی قطع نشد .

مادر این تحلیل دیدیم و همه نیروهای مخالف در ایران حتی کشته مرکزی حزب توده (که وظیفه خود میدانند که از تمام جنبه های دیپلماسی شوروی در ایران بدون استثنا دفاع کند) هم قبول دارند که ماهیت ارتجاعی، ضد ملی، ضد مکرانیک و ضد خلقی و وابسته به امپریالیسم حکومت شاه تغییری نکرده است و حتی در جهت تضعیف این خصوصیات هم قرار ندارد، بلکه همانطور که توضیح دادیم مانورهای اخیر بویژه برای تثبیت عمده ترین مواضع رژیم ایران است که با منافع ملی ما، با منافع جنبش ضد استعماری خلقهای خاور-میانه و جهان منافات دارد و منطبق با استراتژی و تاکتیکهای نشوونگفالیسم است

بر آن عوامل عینی که میتواند توجیه کننده تغییر سیاست اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی نسبت به رژیم شاه باشد نه از نظر مواضع ملی و نه از نظر سیاست خارجی رژیم وجود ندارد و همین جهت میگوئیم و اعتقاد داریم که متأسفانه سیاست اتحاد شوروی ناقض سیاست سوسیالیستی و متباین با انترناسیونالیسم پرولتری است. امروز از رژیم چاپلوسی میشود، از شاهي بعنوان "صلح بزرگ" ستایش میشود، بحکومتی اسلحه داده میشود و با کمک اقتصادی به تثبیت حکومتی کمک میشود که هیچگونه تغییر ماهوی با دیروز که به آن فحش و ناسزا گفته میشد، سیاهکاریهای درون کاخهای شاه فاش میگشت و کمک نظامی بان بمنزله خیانت به خلقهای ایران و جنبش آزاد ییخس در خاور میانه تلقی میشد پیدا نکرده است. اینجاد یگر هدفهای دیپلماسی را استراتژی ایدئولوژی تعیین نمیکند. ایدئولوژی اسیر بی زبان دیپلماسی گشته است .

آقای سوسولف در ۱۴ فوریه سال ۱۹۶۴ در گزارش خود بکمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی در مورد روابط چین و پاکستان چنین گفت: "دستگاه رهبری چین ضمن تیره کردن فوق العاده روابط خود با هند وستان که بطوریکه میدانید عضو دسته بندیهای نظامی نمیشد در عین حال عملاً به اتحاد با پاکستان، کشور عضو اتحادیه های نظامی سیتو و سنتوکو برای صلح و امنیت ملل آسیا حامل خطر میباشد، تن در داد. این واقعیت که رهبران چین با در انداختن "گنجه جملات انقلابی" خود در حقیقت در راهی قرار گرفتند که آنرا نمیتوان باروش اصولی کشورهای اتحادیه سوسیالیستی در مورد بلوکهای امپریالیستی وفق داد. چه میتوان گفت در مورد رهبران چین در مورد انتخاب دوست و ضد بسیار عجیب و غریب است. سؤال میشود:

چگونه میتوان کشورهای سوسیالیستی و احزاب کمونیست را لکه دار نمود و بلافاصله در مقابل انظار تمام جهان برای رژیم ارتجاعی پاکستان چاپلوسی کرد؟ این موضوع واقعاً غیر قابل درک است. آیا کسی باور میکند که نزدیک شدن با پاکستان ناشی از منافع ترقی و توسعه مبارزه انقلابی ملل آسیا با امپریالیسم است که رهبران چین راجع بان جارو جنجال راه انداخته اند" (گزارش سوسولف، متن فارسی ص ۲۷) .

چه میتوان گفت! ما سؤال میکنیم، مخصوصاً از آقای سوسولف و کمیته مرکزی حزب توده که توجیه کنند، سیاست شوروی است سؤال میکنیم آیا کسی باور میکند که نزدیک شدن بارژیم شاه و کمک نظامی و اقتصادی در اختیار حکمت ایران گذاشتن و حمایت سیاسی و تبلیغاتی از رژیم شاه کردن، ناشی از منافع ترقی و توسعه مبارزه ملل آسیا با امپریالیسم است!؟

چگونه انحراف سیاست چین در مورد حکومت پاکستان دیده میشود ولی انحراف سیاست اتحاد شوروی در مورد حکومت ایران و همان پاکستان فراموش میگردد . چرا چاپلوسی از رژیم ارتجاعی پاکستان مذموم است ولی چاپلوسی از رژیم شاه قابل نکوهش نیست وحتی کمیته مرکزی بلطایف الحیل درصد توجه آن برآمده است ؟ آری این موضوع واقعا غیر قابل درک است که رژیم شاه از نظر موضع ارتجاعی خود چه چیزی از رژیم پاکستان ، اگر زیاد نداشته باشد کم دارد ؟ همان دلالتی که سوسولف را وارد میکند که بیترسد : " آیا کسی باور میکند که نزدیک شدن با پاکستان ناشی از منافع ترقی و توسعه سارزه انقلابی ملل آسیا با امپریالیسم است ؟ " امروز مقابل کمونیستهای ایران و همه نیروهای ضد استعماری خلق ایران قرار دارد که بپرند و بویزه از آقای سوسولف و کمیته مرکزی حزب تود بپرند : آیا کسی باور میکند که نزدیک شدن با ایران ناشی از منافع ترقی و توسعه مبارزه انقلابی ملل آسیا با امپریالیسم و منتهی بر انترناسیونالیسم پرولتاری است ؟

بنظر ما سیاست اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی در ایران معایر با منافع ترقی و توسعه مبارزه انقلابی ملل آسیا با امپریالیسم و معایر با اصول انترناسیونالیسم پرولتاری و مخالف با دیپلماسی سوسیالیستی است . زیرا کمک بحکومت ایران و حمایت سیاسی از آن بمنزله تثبیت یک رژیم ارتجاعی و ضد ملی و عامل امپریالیسم در منطقه خاور میانه است و یک چنین سیاستی اگرچه هم از نظر تاکتیکی ضربه ای فی المشمل به امپریالیسم آمریکا بشمار رود از نظر استراتژی هیچگونه ضربه ای به امپریالیسم جهانی محسوب نمیشود و هیچگونه منافع دراز مدت برای جنبش ملی ایران در آن دیده نمیشود بنابراین معایر با انترناسیونالیسم پرولتاری است . بعلاوه در این سیاست استراتژی ایدئولوژیک فدای تاکتیکهای دیپلماتیک پروتونیستی گشته است . واقعا غیر قابل درک است که بدون در نظر گرفتن کوچکترین مبنای طبقاتی و نقش سیاسی حکومتها سیاست واحدی در مقابل آنها در پیش گرفته میشود . واقعا غیر قابل درک است که هم بسوریه و مصر اسلحه داده شود و هم پر رژیم شاه ؟ در حالیکه ایران در خاور میانه یکی از تکیه گاههای فعال امپریالیسم در مبارزه برضد هر جنبش شرقی و همان کشورهای مصر و سوریه است . آیا جنبش روشنی یاد آور فرمول دیپلوماسی بورژوازی نیست که " طرد و ستان همیشگی و دشمنان دائمی نداریم . "

این اولین بار نیست که سیاست اتحاد شوروی در ایران دچار چنین انحرافی میگردد . انحرافی که مصالح جنبش خلق ما و مصالح انترناسیونالیسم پرولتاری آشکارا فراموش میشود و فدای فرصت طلبی های دیپلماتیک میگردد . بنظر ما اساس سیاست خارجی اتحاد شوروی

در عدم توجه به موقع طبقاتی و سیاسی دول و حکومتها بلکه اتحاد شوروی با آنها نزدیک میشود نهفته است . یعنی در حقیقت ایدئولوژی و مقضیات آن تعیین کننده دیپلماسی نبود و دیپلماسی اتحاد شوروی عملا بدون توجه بمبانی ایدئولوژیک تعیین میشود و بهین جهت این دیپلماسی مبنای ایدئولوژیک دیپلماسی سوسیالیستی را نفی مینماید . این عدم توجه موجب میشود که اتحاد شوروی در دام انواع و اقسام مانرها بخلطد و در گرداب فرصت طلبی فرورود و بموفقیتهای سطحی دل خوش کند و آخرالامر نیز از این نوع تاکتیکهای فرصت طلبانه بازنده ازبازی خارج شود .

۱- اکنون در پرتو بررسیهای گذشته میتوانیم نتیجه گیریهای خود را پیرامون وضع جامعه ما دقیقاً بیان کنیم.

الف - در جامعه روستائی ایران پس از اصلاحات ارضی نه تنها تضاد های قدیمی در سطح بسیار وسیعی از بین نرفت بلکه تضاد های جدیدی نیز بوجود آمده است. اصلاحات ارضی رژیم شاه نتوانسته است مسئله ارضی را بسوز زحمتکشان را حل کند. توده دهقان به بهبودی امید های خود از رژیم بی میرد و رژیم بیش از پیش عدم تمایل، ولیاقت خود را برای تغییر واقعی در روستا نشان میدهد و بسوی اتخاذ سیاست خشن ضد دهقانی برای گرفتن قسط و مال الاجاره کشیده میشود. مظاهر اساسی فتور الیسم در زندگی دهقان یعنی فقر / جهل و بیماری همچنان بر دهات ایران حکومت میکند. توده دهقان البته در وضع انفجار انقلابی قرار ندارد ولی مناسبات رژیم با توده دهقان و سیاست طبقاتی رژیم بنحوی نیست که بتواند با تکیه بر آن از توده دهقان بعنوان نیروی ضد انقلابی استفاده کند و یا با تکیه بر مانورهای خود توده دهقان را بحمايت سیاسی خویش برانگیزاند. در عوض نیروهای انقلابی با توجه بصیاست طبقاتی صریح و روشنی که در حمایت از زحمتکشان شهر رده دارند از نظر عینی (البته نه در يك زمان کوتاه) امکانات بیشتری برای استفاده از تضاد های موجود در جامعه روستائی و جلب حمایت توده دهقان دارند. بنظر ما يك نیروی انقلابی در حال درگیری با رژیم میتواند تضاد های جامعه روستائی را تشدید کرده / آگاهون طبقاتی زحمتکشان را گسترش داده و آنرا بسوی حل قطعی تضاد ها برفع توده دهقان و بالنتیجه بسوی پیشگیری ملی ضد رژیم هدایت کرده و از آن بهره برداری نماید.

وظیفه بزرگ ما ایجاد این نیروی انقلابی در حال درگیری است.

ب- توده های شهری هرگز با رژیم آشتی نکرد ماند. زحمتکشان شهر در زیر فقر، مرض / بیکاری و خفقان شدید و استبداد / همچنان بعنوان دشمنان آشتی ناپذیری برای رژیم باقی ماند ماند. وجود آگاهی طبقاتی و سیاسی در اقشار مختلف توده شهری باعث شد که مانورهای اصلاحی نتواند توهمی در ماهیت ارتجاعی رژیم بوجود آورد و آنها را نسبت به رژیم امید وار سازد. حتی در سالهای اخیر یعنی / در اوج تبلیغات رژیم / مخالفت و دشمنی توده شهری با رژیم روزافزون بود و در گذشته هرگز این دشمنی

قسمت دوم

عمده ترین وظایف کمونیستهای

ایران در

شرایط کنونی

بجین سطح و عمقی نرسیده بود. کافیت وقایعی چون قیام ۱۵ خرداد، ترور منصور و حمله بشاه را یادآوری کنیم. این وقایع انعکاس آنچنان تضاد های عمیقی است که بین زحمتکشان شهر و رژیم شاه وجود دارد. رژیم فاقد حیثیت اجتماعی در بین زحمتکشان شهر میباشد، زیرا اقتدار مختلف شهر، کارگران و خرده بوروازی و روشنفکران دائما زیر شدیدترین ضربات رژیم و فشار و تحمیلات گوناگون اقتصادی و سیاسی قرار دارند. بنظر ما محیط سیاسی شهرها بطور درست در اختیار آن نیروی انقلابی قرار خواهد گرفت که عملیات براندازی را بر علیه رژیم آغاز کند. اگر امروز در سطح سیاسی بر خورد و تضاد های وسیعی مظاهر نمیشود بدلیل خفقان شدید و بیرحمانه ایست که بر جامعه ما حاکم است و بدلیل آنست که اقتدار گوناگون شهری در طی تحارب بزرگ سیاسی ۱۴ سال اخیر به درستی و دقیق آموخته اند که مقاومت از راه های مسالمت آمیز در مقابل دشمن هار و اسلحه در دست جز ناگامی و تشدید پریشانی نتیجه ای ندارد اکنون قشرهای سیاسی جامعه شهری بدرستی فهمیده اند که توسری خورهای خیابانی نمیتواند راه اساسی برای نیل به هدفهای نهضت باشد. علت این با اصطلاح "ثبات سیاسی رژیم" نه بخاطر مانورهای اصلاحی که رژیم تبلیغ میکند و نه بخاطر سازش توده ها با حکومت، بلکه مشخصا باین دلیل است که توده ها محلی برای تظاهر موثر دشمنی و عدم رضایت خود نمی بینند. توده ها در هیچ جا نیرویی نمی بینند که ارزش داشته باشد که با میدان و بانکی بر آن بمقاومت موثر در مقابل حکومت برخیزند اساسی ترین وظیفه ما کمونیستها ایجاد این نیروی تکیه گاه است.

ج - خصوصیات اصلی رژیم، بمنزله رژیم ضد ملی و ضد مکرانیک و وابسته با امپریالیسم که محور اساسی تکنیک حکومت آن تکیه بر سر نیزه و شدیدترین نوع خفقان و استبداد است و بدون هیچ گونه تغییر ماهوی حفظ شده است. ثبات رژیم مبتنی بر این خفقان و استبداد است، و ثباتی صوری و بدون محتوی است. این ثبات در مقابل مردمی بی اسلحه و بی پناه و مظلوم بانکی بر زندان و شکنجه و شلاق و بانکی بر اعدام و کشتار بدست آمده است. اگر رژیم با انجام مانورهای اجتماعی خود در داخل و با مانورهای سیاسی خود در صحنه بین المللی تغییراتی صوری بخود داده است ولی در تکنیک حکومتی خود نتوانسته است کوچکترین تغییری حتی از نظر صوری ایجاد کند. زیرا تضاد خلق و رژیم و تنفر توده ها از رژیم شاه در چنان شدت و حدتی قرار دارد که برای رژیم حتی امکان مانور در جهت مکرانیزه کردن حیات سیاسی جامعه مشکل میسازد. زیرا جامعه از هر فرصت کوچکی بلافاصله در جهت بروز دشمنی خود با رژیم شاه استفاده میکند.

اکنون حقانیت مبارزه با رژیم شاه بعنوان محور اساسی مبارزه حتی بر راست تریه جناح های نهضت ملی روشن شده است. از کمونیستها گرفته تا سوسیالیستها و ناسیونالیستها و مذهبیون همه و همه در موضع سیاسی دشمنی با رژیم شاه قرار دارند و بجرات میتوان گفت که از نظر شمار استراتژی، سیاسی برای جنبش آزاد بیخوش خلق ایران در هیچ زمانی چنین وحدت نظری وجود نداشته است. ولی با وجود این وحدت نظر بدلیل موثر نبودن روشها و تاکتیکها / نهضت دوران بسیار دشواری از تنزل و تزلزل رامیگززند. هم نیروهای ناسیونالیستی و همچنین نیروهای کمونیستی در پراکندگی و تفرقه شدیدی بسر میبرند. بنظر ما وحدت عمل نیروهای مخالف رژیم فقط در جریان ارائه عمل یک تاکتیک درست مبارزه که از نظر ما تاکتیک قهر آمیز است تامین خواهد شد. صحبت از وحدت کردن بدون وجود پایه های مادی وحدت که در این مرحله همانا تاکتیک منطبق با ضروریات جنبش است بی حاصل است. وحدت درونی کمونیستها و وحدت نیروهای ضد رژیم فقط در جریان عمل و حرکت انقلابی تامین خواهد شد و ایجاد این حرکت و عمل وظیفه بزرگ ما کمونیستها است.

۲ - استراتژی و تاکتیکهای جنبش آزاد بیخوش خلق ایران در شرایط کنونی:

از نظر تکامل تاریخی انقلاب ایران / ما در مرحله انقلاب ملی دمکراتیک قرار داریم استراتژی عمومی انقلاب در شرایط کنونی بطور خلاصه عبارتست از: برانداختن رژیم وابسته با امپریالیسم و ایجاد حکومت ملی و دمکراتیک که بتواند با تکیه بر نیروی خلق فتودالیسم را بطور کامل از روابط اجتماعی و اقتصادی ایران حذف کند / شرایط زندگی زحمتکشان شهر و ده را بهبود بخشد / بتواند برای رشد سالم اقتصاد ملی ایران پایه های اساسی لازم را بگذارد و نفوذ سیاسی و اقتصادی امپریالیسم و عاملش را قطع کند و بتواند حیات سیاسی جامعه ایرانی را دمکراتیزه نماید و آنرا بر اساس تغییرات بنیادی لازم بسوی ترقی و پیشرفت هدایت کند و از نظر بین المللی سیاست خارجی ایران را از خدمتگاری بارتجاع جهانی و امپریالیسم فارغ ساخته در جهت مبارزه ضد امپریالیستی قرار دهد. بنظر ما در شرایط کنونی / استراتژی عمومی انقلاب در فوری ترین هدف سیاسی آن یعنی برانداختن استبداد سلطنتی شاه متبلور میگردد. زیرا رژیم کنونی با مشخصات فعلی آن بهم آمیختگی وسیعی پیدا کرده است. خود رژیم نیز کوشش فراوانی برای تشدید این بهم آمیختگی مینماید و میکوشد که برای سلطنت در بین مردم پایه ای اجتماعی و معنوی ایجاد کند.

خرج میلیونها تومان برای تاجگذاری هدف اساسی دیگری جز ایجاد این زمینه ها نداشت. بدین ترتیب مبارزه با استبداد سلطنتی شاه پایه اولیه برای تحقق استراتژی عمومی انقلاب ایران است. با توجه بتضاد رژیم با خلق و شرایط بین المللی این مبرم ترین هدف سیاسی انقلاب را میتوان در شعار "برقراری جمهوری و دموکراسی" خلاصه کرد. این شعار نیروی حیاتی بسیار وسیعی برای نفوذ در توده ها و جلب پشتیبانی آنها را در خود جمع دارد و مورد حمایت همه نیروهای سیاسی ضد رژیم قرار خواهد گرفت و رژیم را در وضعی کاملا دفاعی و ضعیف در مقابل نهضت قرار خواهد داد. محتوی شعار بنحوی است که هرگونه امکان مانع را برای خنثی کردن آن و برای انحراف و تحمیق توده ها از رژیم سلب مینماید. و همه تضادهای طبقاتی ضد رژیم را در سطح سیاسی خود منعکس میکند و میتواند بسیار زود باید هال بزرگ نهضت آزاد بیخش خلق ما بدل شود. بدیهی است که نهضت در جریان حرکت و عمل نمیتواند و نباید بشعار سیاسی استراتژیک خود قناعت کند، جنبش در جهت تشدید مبارزات طبقاتی در شهر و ده بر خواهد آمد، مبارزات طبقاتی را سازمان داده و برای کمک به شعار استراتژیک سیاسی خود از آن بهره برداری خواهد کرد. اساس طبقاتی جنبش باید بر منافع زحمتکشان شهر و ده استوار باشد و فقط چنین اساسی است که قابلیت زنده ماندن و گسترش جنبش ملی را تأمین خواهد کرد و آنرا شکست ناپذیر خواهد نمود و به علاوه شرایط لازم برای تکامل شعارهای جنبش و گذشتن از یک مرحله به مرحله دیگر انقلاب را در جریان عمل انقلابی تأمین خواهد نمود. مسائل مربوط به استراتژی عمومی انقلاب ایران آنچنان روشن و واضح است که اختلاف نظر بسیار کمی در این زمینه بین نیروهای چپ وجود دارد و میتوان گفت که حداقل از نظر نظری همه این نیروها و حتی گروههایی از نیروهای غیر کمونیستی خطوط اصلی استراتژی عمومی نهضت را در مرحله کنونی قبول دارند. ولی قبول صرفا نظری استراتژی عمومی انقلاب ایران کمکی بحرکت انقلابی در جهت این استراتژی نمیکند. اعتقاد و وفاداری واقعی به این استراتژی در تاکتیکی که برای رسیدن بآن اتخاذ میشود منعکس میگردد. بنظر ما شرایط و اوضاع و احوال داخلی بچنان نقطه ای رسیده است که برای حرکت در جهت استراتژی عمومی انقلاب ایران یک تاکتیک و یک شیوه مبارزه در مقابل نهضت قرار دارد و آن تاکتیک قهرآمیز و شیوه مبارزه

صلحانه است. ولی باید توجه داشت که انتخاب این تاکتیک برای جنبش آزاد-بیخس خلق ایران در واقع صرفا مسئله ای تاکتیکی نیست بلکه واجد ارزشهای بسیار مهم استراتژی میباشد، زیرا اتخاذ یا عدم اتخاذ شیوه صلحانه مبارزه، عمیقاً و بطور ارگانیک با این مسئله وابستگی پیدا کرده است که آیا ما در جهت استراتژی عمومی انقلاب قرار داریم یا در مقابل استراتژی عمومی انقلاب. اتخاذ شیوه قهر-آمیز با سرنویشت استراتژی انقلاب ایران پیوند پیدا کرده است. بنابراین اتخاذ یا عدم اتخاذ این شیوه در عین حال تعیین کننده این مسئله نیز هست که آیا انقلابی هستیم یا ضد انقلابی؟ در بین محافظ کمونیستی و غیر کمونیستی ایران مسئله انتخاب تاکتیک مسألت آمیز یا قهرآمیز مسئله بسیار مهم روز است. در یکطرف کمیته مرکزی حزب توده قرار دارد که در براتیک سیاسی-سازمانی و ایدئولوژیک خود در مقابل راه قهرآمیز قرار دارد. طرف دیگر گروههای مختلف کمونیستی و غیر کمونیستی هستند که تنها راه و شیوه درست مبارزه را در شرایط کنونی شیوه قهرآمیز مبارزه میشارند. ما نیز چنین اعتقاد داریم. از آنجائیکه کمیته مرکزی میدهد خود گرفته است تا با هواداران شیوه قهرآمیز مبارزه برخیزد و عملاً بمرکز ایدئولوژیک و سیاسی مبارزه با شیوه قهرآمیز مبارزه در داخل نیروهای جنبش تبدیل شده است، صرفاً بخاطر این واقعیت، بررسی مسیری که کمیته مرکزی در مقابل مسئله تاکتیک قهرآمیز در سالهای اخیر پیموده است و تحلیل دلالتی که در مقابل این شیوه میآورد بسیار آموزنده و سودمند است. پس از مانورهای اصلاحی رژیم و استفاده از این مانورها برای کوبیدن نیروهای مخالف و پس از سرکوب خونین قیام پانزدهم خرداد و از میان بردن امکان هر گونه فعالیت قانونی و پس از اینکه برای هکمان معلوم شد که رژیم شاه بدلیل تضاد شدیدش با خلق نمیتواند فعالیتهای آزاد و قانونی را که موجب سست شدن پایه های حاکمیتش و رشد و تمرکز سریع نیروهای مخالفین میگردد تحمل کند و پس از اینکه یکبار دیگر روشن شد که هر فعالیت قانونی و مسألت آمیز وقتی به مرحله خطرناکی برای رژیم برسد با نیروی نظامی بشدت سرکوب خواهد شد و پس از تفهیم این موضوع که رژیم ماهیتاً قادر بدموکراتیزه کردن حیات سیاسی جامعه نیست، عناصر گوناگونی از نهضت باین نتیجه رسیدند که راه حرکت جنبش ملی فقط میتواند راه قهرآمیز باشد. در داخل و خارج از کشور این مسئله در سطح بسیار

وسیع طرح شد . از همان زمان فشارهای شدیدی بکمیته مرکزی حزب توده وارد میشد تا موضع خود را در مقابل این مسئله روشن نماید . در داخل کمیته مرکزی و افرادی که سائترالیم کمیته مرکزی را قبول داشتند نیز فشار برای تعیین تکلیف و روز افزون بود . در اثر این سلسله علل کمیته مرکزی در پلنوم ۱۱- خود پس از تشریح مفصل وضع عمومی جامعه و تذکار این مطلب که رژیم راه هر گونه فعالیت قانونی و صالمت آمیز را سد کرده است باین نتیجه رسید " که بنظر میرسد که راه قهرآمیز تنها راه برای نهضت باشد . " از همان لحظ غیر قاطع و تزلزل آمیز مصوبات پلنوم در باره تاکتیک قهرآمیز کاملاً درجه اعتقاد کمیته مرکزی بضرورت راه قهرآمیز روشن بود . کاملاً معلوم بود که ناآید اینکه تنها راه ، راه قهرآمیز است صرفاً در زیر فشارهای داخل و خارج حزب عملی گشته است و با نیت از این ستون بآن ستون فرج است این شعار در مصوبات پلنوم کنجانیده شده نه با نیت تطبیق تمام فعالیت سیاسی و سازمانی و ایدئولوژیک حزب در این جهت . از همان ابتدا معلوم بود که اینگونه گام برداشتن با " احتیاط و دوراندیشی " با " بنظر میرسد " و " چنین مینماید " برای آن انجام میگردد که بازگشت بعقب ممکن باشد اندکی پس از انتشار مصوبات پلنوم فوق رضا رادمنش در طی مقاله ای در ماهنامه دنیا اولین قدم را در عقب نشینی از مصوبات فوق برداشت . رادمنش در طی این مقاله اظهار نظر میکند که گرچه رژیم در شرایط کنونی راهی جز راه قهرآمیز باقی نگذاشته است ولی اگر رژیم کوششی در جهت دموکراتیزه کردن زندگی سیاسی در کشور انجام دهد ، که از نظر رادمنش این کوشش باید مضمون برحیده شدن سازمان امنیت و عفو عمومی ، آزادیهای سندیکائی و فعالیتهای سیاسی و غیره و غیره میباشد آنوقت " راه حل صالمت آمیز نیز " مورد نظر قرار خواهد گرفت . با وجود کوششی که برای حفظ ظاهر آبرومند در این مقاله بکار رفت ولی این کوشش عاجز از پنهان کردن محتوی اپورتونیستی آن بود . محتوی اپورتونیستی آنرا در اینجا باید دید که صدر کمیته مرکزی حزبی که پلنومش از راه قهرآمیز بعنوان تنها راه نام صبر و بطور کامل خود را با دلائل عمیقی که موجب چنین نتیجهگیری میباشد بیگانه نشان میدهد و به " اگر " هائی میچسبد که این نتیجه گیری را بکلی نفی میکند . محتوی اپورتونیستی این مقاله را در اینجا باید دید که واقعیات بسیار روشن مواضع رژیم و سیاست و تمایلات آن و امکاناتی که از نظر ماهیت برای

دموکراتیزه کردن حیات سیاسی جامعه و عملی کردن سفارشات رفیق " رادمنش دارد . نادیده گرفته میشود و به " اگرهای " غیر ممکن توسل جسته میشود . " اگرهائی " که از واقعیت موجود رژیم بسیار دور و بیگاناست و فقط برای تضعیف و تخفیف موضع اعلام شده کمیته مرکزی در زمینه تاکتیک قهرآمیز صوت گرفته است . ذکر اینکه اگر رژیم فلان کار یا بهمان کار را بکند آنوقت باید تاکتیک صالمت آمیز در پیش گرفت ، اخطاریه مبارزان نبود تا در موقع خود تاکتیک صحیح را تشخیص دهند و دچار اشتباه نشوند ، بلکه این " اگرها " حاصل یک انتظار از رژیم بود و اعلام آمادگی برای انجام معاطه سیاسی . خطاب این مقاله در حقیقت رژیم بود و تنها از رژیم برای نجات آقایان از بن بستنی که در آن گیر کرده بودند . مارکسیسم - لنینیسم بآموزد که خصوصیات هر رژیمی از ماهیت طبقاتی آن سرچشمه میگردد . وقتی ماهیت یک رژیم این خصوصیت را بآن میدهد که محور اساسی حکومت تکیه بر اختناق و خشونت شدید باشد ، این ضد مارکسیستی است که حتی با ذکر " اگرها " توقع تغییر آن خصوصیات را درست بخصوصیات کاملاً ضد خود داشته باشیم . تغییر این یا آن خصوصیت اساسی حکومت در یک رژیم امری نیست که وابسته باراده یک فرد موثر در رژیم باشد ، نیروهای داخلی رژیم و فعل و انفعالات درونی نیروهای صوری آن قادر نیست یک خصوصیت ماهوی را در رژیم حذف کند و خصوصیت ضد آنرا بر رژیم بدهد . این فقط نیروهای ضد رژیم هستند که میتوانند چنین خصوصیتی را که با ماهیت رژیم تناقض دارد بآن تحصیل کنند و سرانجام برای حذف قطعی آن خصوصیت ، رژیم را سرتگون سازند . باید " اگرها " حداقل زمینه هائی از نظر طبقاتی و سیاسی داشته باشد تا مجاز بطرح آن باشیم . " اگرهائی " که رادمنش در مقابل رژیم قرار میدهد کاملاً با زمینه طبقاتی و سیاسی رژیم شاه و ماهیت آن بیگانه است و به همین جهت هم ط میگوئیم که این مقاله اپورتونیستی و سازشکارانه بوده است .

پس از انتشار مقاله رادمنش ، کمیته مرکزی با استفاده از موقعیت جدائی احمد قاسمی و دیگران فرصتی بدست آورد تا زیر لوای حمله به " جناح چینی " ، قاسمی و دوستانش ، اصولاً صحت راه قهرآمیز را در شرایط کنونی بگوید . کمیته مرکزی آنچه که بجناح قاسمی زیر عنوان وحدت حزب میگفت در حقیقت خطاب بهممه آنهاست بود که طرفدار این تزهت هستند . مطابق معمول کمیته مرکزی با عناوین از قبیل

"سکایم" "آواتوریسم" "باونیسیم" و غیره فکر تاکتیک قهرآمیز را مورد حمله و انتقاد قرار میدهد. این حملات ثابت کرد امید اینکه کمیته مرکزی خود را از نظر سیاسی - ایدئولوژیک و سازمانی در جهت انطباق با راه قهرآمیز صوبه پلنوم ۴-۱۱ قرار دهد عبث و بیبوده است. پس از این حملات معلوم شد که آخرین قدم بزودی برای عقب نشینی کامل از موضع اعلام شده پلنوم که حتی یکروز کمیته مرکزی کوشش برای انطباق فعالیت های خود با آن انجام نداده است، برداشته خواهد شد. پس از این وقایع، افرادی که از نظر سازمانی سانترالیسم کینه مرکزی را قبول داشته و ناآگاهانه دل به اعلام رسمی موضع قهرآمیز از طرف کمیته مرکزی بسته بودند و گمان میکردند که کمیته مرکزی مشغول تدارک برای حرکت قهرآمیز است، مواجه با این واقعیت شدند که کمیته مرکزی عملاً حرکتی در جهت موضع اعلام شده خود بعمل نیاورده است و نسیآورد. ما از پرسشهای رسمی افراد "تشکیلات تهران" از کمیته مرکزی در این زمینه و جوابهای مخالف آنها با حرکت قهرآمیز نیز اطلاع یافتیم. فشار این افراد در داخل و خارج کشور افزایش یافت، آنها بحق میپرسیدند که چرا کمیته مرکزی آنچه که در پلنوم گفته است عمل نمیکند؟ چرا از نظر سازمانی خود را آماده اجرای شیوه مسلحانه مبارزه نمیسازد، چرا از نظر ایدئولوژیک و سیاسی در جهت تاکتیک قهرآمیز تبلیغ نمیکند. این فشارها بچنان حدی رسید که کمیته مرکزی را مجبور کرد در طی یک تحلیل مفصل که بارها از رادیو بیگ ایران خوانده شد نظرات خود را در این زمینه روشن کند و بطور رسمی از موضع اعلام شده در پلنوم عقب نشینی نماید. ولی از آنجا که یکی از خصوصیات بارز اپورتونیسم عدم قاطعیتش حتی در برابر نظرات اپورتونیستی است کمیته مرکزی در این تحلیل خود نیز جرات نکرد صراحتاً و بالکل اعلام کند که تز قهرآمیز غلط است و ما بآن اعتقاد نداریم، بلکه صحت اصولی آنها اعلام ولی زمینه عمل آنها غیر مهیا دانست. کمیته مرکزی در این تحلیل پس از شرح خصوصیات عمومی جامعه و وضع رژیم و تشریح اختناق و دیکتاتوری شدیدی که حاکم است و تذکار این واقعیت که رژیم راه هرگونه حرکت مسالمت آمیز را سد کرده است چنین اظهار نظر میکند: تاکتیک نهضت بر حسب وضع جامعه و وجود یا فقدان دموکراسی در جامعه میتواند مسالمت آمیز یا قهرآمیز باشد. و بعد نتیجه گیری میکند که در شرایط کنونی ایران با توجه بفقدان دموکراسی تنها راه موجود در مقابل نهضت راه قهر-

آمیز است ولی اعمال راه قهرآمیز احتیاج بیک سری شرایط عینی و ذهنی دارد که در حال حاضر شرایط عینی نا مهیا و شرایط ذهنی نامناسب است.

این نتیجه گیری که جان کلام و استخوان بندی تحلیل فوق است و همه قدرت جادوشی سفسطه برای سیمای تئوریک بخشیدن بآن جمع شده بخشی کبود و حشتناک دانش سیاسی مارکسیستی - لنینیستی و عمیقترین خصوصیات اپورتونیستی نویسندگان آنرا نشان میدهد. بگذریم از این اشتباه فاحش که اساس انتخاب راه قهرآمیز یا مسالمت آمیز را ناشی از وجود یا عدم دموکراسی بدانیم، فقدان دموکراسی بخودی خود تعیین کننده خط مشی قهرآمیز نیست. چنانکه فی الصل در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ با وجود فقدان دموکراسی راه قهرآمیز برای نهضت مطرح نبود. اما باید سؤال شود، اگر شرایط عینی و ذهنی برای اصلاح راه قهرآمیز مناسب نیست پس این نتیجه گیری که تنها راه، راه قهرآمیز است از کجا گرفته شد؟ مگر نه اینست که گوییم تنها هنگام تعیین استراتژی و تاکتیک خود باید با توجه بشرایط لازم برای اعمال آنها به نتیجه گیری برسند؟ مگر نه اینست که تعیین تاکتیک همیشه و همیشه جنبه فوری دارد نه جنبه آتی و حواله بتاریخ؟ و اگر تاکتیک را بعنوان تنها راه پذیریم حتماً باید این پذیرش بر اساس وجود شرایط ذهنی و عینی مناسب استوار باشد و حتماً این پذیرش برای زمانی است که آنرا تنها راه تشخیص دادیم و باید ببینیم هیچ زبشموری نخواهد گفت که ظان تاکتیک امروز تنها راه است ولی باید ده سال دیگر آنرا اصلاح کرد. اعلام صحت یک تاکتیک بمنزله اعلام امکان عملی کردن آن است. اگر برای اعمال تاکتیک شرایط عینی و ذهنی مناسب وجود نداشته باشد دیگر از آن تاکتیک بعنوان تنها راه صحبت کردن ابلهانه است. شیوه ای که برای اعمالش شرایط عینی و ذهنی لازم وجود ندارد دیگر راه نیست، بیراهه است.

تعیین کننده این حکم که تنها راه قهرآمیز است همان شرایط عینی و ذهنی مناسب برای اعمال آنست که کمیته مرکزی ادعای عدم تناسب و عدم آمادگی آنها را دارد، اینجاست آن تضاد لاینحلی که تحلیل کمیته مرکزی را تبدیل به عبارت پردازی های پوچ و میان تهی میسازد و بعیان برده از چهره اپورتونیستی آنها برمیدارد. در حقیقت ما با نوع کاملاً کلاسیک اپورتونیسم روبرو هستیم. لنین بسیار خوب چهره این اپورتونیسم را بسما می شناساند: " هنگامیکه از مبارزه با اپورتونیسم صبت میشود هرگز نباید به

خصوصیات مشخصه تمام اپورتونیسیم معاصر یعنی عدم صراحت و ابهام و جنبه غیر قابل درك آنرا در کلیه رشته ها فراموش کرد . اپورتونیسیت بنا بر ماهیت خود همیشه از طرح صریح و قطعی مسئله احتراز میجوید و همیشه در جستجوی نقطه منتهی قواست و مثل مار بین نظریاتی که یکی ناسخ دیگریست میبچد و میکوشد هم با این و هم با آن دیگری موافق باشد و اختلاف نظرهای خود را به اصلاحات جزئی و ابراز شك و تردید و تمایلات خیر خواهانه و بی زیان و قس علیهذا منجر سازد . (لنین - يك گام پیش رو گام به پس - ص ۷۹۲ - آثار - چاپ مسکو) " بار دیگر سخنان صائب پاردوس تأیید گردید که میگفت ، مشکل است مچ يك نفر اپورتونیسیت را بوسیله فرمول گرفت ، وی باسانی هر فرمولی را امضا میکند و به آسانی هم عقب مینشیند ، زیرا اپورتونیسیم همانا عبارت است از فقدان اصول معین و ثابت . امروز اپورتونیسیتها هر نوع جد و جهدی را برای وارد بودن اپورتونیسیم نفی مینمایند و بهر گونه محدودیتی پشت پا میزنند و وعد و وعید های پر طمطراق میدهند که ((حتی آبی موضوع سرنگون کردن حکومت مطلقه را فراموش ننمایند)) و ((تبلیغاتشان را تنها در زمینه مبارزه روزمره کار روزمزدی با سرمایه)) انجام ندهند و غیره و غیره ، اما فردا طرز بیان خود را تغییر داده تحت عنوان دفاع از جریان خود بخودی ، دفاع از سیر پیشرو مبارزه عادی روزمره و تمجید از خواستهاییکه نتایج محسوسی را نوید میدهد و غیره باز دست بهمان کار سابق خوب میزنند . (لنین - چه باید کرد - آثار - ص ۴۹۶ - چاپ مسکو) .

تمام مسیری که کمیته مرکزی فقط در سه سال اخیر پیرامون راه قهرآمیز یا مسالمت آمیز طی کرده است طابق النعل بالنعل و بمعنی واقعی کلمه منطبق بر خصوصیات اپورتونیسیتی است که لنین آنرا جمع بندی کرده است . گمان میکنیم نمونه " درخشان - تر " از این برای اپورتونیسیم وجود نداشته باشد .

کمیته مرکزی در تحلیل مذکور ، پس از آنکه با شعبده بازی عبارات که تنها راه ، راه قهرآمیز است ولی در عین حال نیست ، کوشش نمویدانه ای برای رهائی از بن بست تئوریک خود بعمل میآورد و باین نتیجه گیری میرسد که : در شرایط کنونی روی شعارهای استراتژیک نهضت نباید اصرار کرد و یا باصطلاح کمیته مرکزی " مطلق نکردن شعارهای استراتژیکی " . و بدینسان از کلیه وظایف انقلابی که در جهت حرکت

بسوی استراتژی عمومی نهضت نه تنها بر عهد و کمیته مرکزی يك حزب طبقه کارگر است بلکه بر عهد و هر گروه کمونیستی و هر گروه ضد امپریالیستی است ، بطور کامل و در بست ظفره میروید . کمیته مرکزی در این تحلیل یاد آور میشود که با " حفظ ایمان و اعتقاد بی خلل در استراتژی " آنچه در شرایط کنونی امکان پذیر است " مبارزه در راه شعاع - رهای تاکتیکی و میرم است " . بدین ترتیب عده ترین وظیفه نهضت در شرایط کنونی از نظر کمیته مرکزی نه مبارزه برای نابودی استبداد سلطنتی و امپریالیسم ، بلکه برای " تحقق يك سری شعارهای تاکتیکی و میرم " میباشد . بدین ترتیب قبل از همه - می فهمیم که مبارزه برای تحقق شعار استراتژیک ، نابودی استبداد سلطنتی هیچگونه ضرورت فوری ندارد و میرم نیست . این موضوع یعنی جانشین کردن شعارهای تاکتیکی بجای شعارهای استراتژیکی در نهضت همان چیزی است که لنین از آن بنام " اپورتونیسیم بیکران " نام میبرد . در حقیقت مواضع کمیته مرکزی حزب توده در زمینه مسائل استراتژیک و تاکتیک جنبش بنحو حیرت انگیزی شبیه مواضعی است که انواع و اقسام اپورتونیسیتهای دوران لنین داشتند و لنین با آنها مبارزه آشتی ناپذیری داشت . لنین مینویسد : " کافست خاطر نشان شود که ((رابوچیه دلو)) غیر ممکن میدانست که سرنگون ساختن حکومت مطلقه را نخستین وظیفه نهضت توده ای کارگری قرار دهد و این وظیفه را (بنام توده) تا درجه مبارزه برای خواستهای سیاسی فوری (یعنی همان شعارهای تاکتیکی و میرم کمیته مرکزی خود مان - نویسنده) تنزل میداد " (لنین - چه باید کرد - ص ۳۰۰ - آثار - چاپ مسکو) " آن مبارزه ای مطلوب است که در حیز امکان باشد و مبارزه ای هم که در حیز امکان است همان است که در دقیقه فعلی جریان دارد . این درست طریقت همان اپورتونیسیم بیکران است که بطور غیر فعال خود را با جریان خود بخودی هماهنگ میسازد . " (لنین - چه باید کرد - ص ۳۰۳ - آثار - چاپ مسکو) اما ببینیم آن سری شعارهای تاکتیکی که کمیته مرکزی اعتقاد دارد که در شرایط کنونی فقط امکان مبارزه در جهت تحقق آنها وجود دارد و بخاطر این شعارهای تاکتیکی باید موقتا شعارهای استراتژیک نهضت بطاق نسیمان کوپیده شود که است ؟ : مبارزه در راه صلح و استقلال ملی ، مبارزه در راه تامین آزادیهای دموکراتیک ، مبارزه در راه بیطرفی ایران و خروج ایران از پیمانهای نظامی ، مبارزه برای بازگشت مهاجرین ، مبارزه در راه ایجاد سندیکاهای کارگری ،

مبارزه در راه تقویت بخش دولتی در اقتصاد و صنعتی کردن کشور و غیره و غیره ... باید حرف لنین را تکرار کرد " عبارت پر د از بهای درخشان و پوچ ". بگذریم از این مسئله که معلوم نیست چرا " استقلال ملی " برای کمیته مرکزی شعاری تاکتیکی است ؟ جنبه بسیار غیر واقع بینانه ولی محتوی شعارهای کمیته مرکزی در اینست که در شرایطی که ارتجاع و استبداد ، سیمانه کوچکترین نهال عدم رضایت و اعتراض سیاسی و غیر سیاسی را از ریشه میکند ، کمیته مرکزی " بعنوان شعار تاکتیکی " در راه صلح و استقلال ملی و آزادیهای دموکراتیک " مبارزه میکند ". واقعا بقول لنین " این خنده آور است که انسان در باره ((سازمان پیکار جویی)) صحبت کند که کارش مبارزه در راه ((نزد- یکرین خواستههای سیاسی)) و یا ((مبارزه اقتصادی علیه کار فرمایان و حکومت)) باشد . " (لنین - چه باید کرد - ص ۳۸۶ آثار - چاپ مسکو) بدین ترتیب کمیته مرکزی با اعلام انصراف از شعارهای استراتژی تحت عنوان " مطلق نکردن شعارهای استراتژیکی " و تنزل موضع طبقه کارگر و کمونیستهای ایران و نهضت نجاتبخش خلق ایران بموضع مبارزه برای خواستههای فوری سیاسی عملا عبودیت در مقابل وضع موجود و ابدی کردن رژیم استبداد سلطنتی را موعظه میکند . بار دیگر باید تکرار کنیم که در واقع این اعلام انصراف موقت از شعارهای استراتژیکی و چسبیدن بشعارهای تاکتیکی بیبانه نبودن شرایط لازم برای اعمال راه قهرآمیز خود حاوی انتظار کمیته مرکزی از رژیم و فعل و انفعالات دیپلماسی جهانی است که تغییراتی هرچند ظاهری در موضع ضد دموکراتیک رژیم داده شود تا کمیته مرکزی را از بن بست نجات دهد .

کمیته مرکزی مبارزه در راه " شعارهای تاکتیکی " را برای آن پیش نکشیده است تا گذشت زمان " شرایط عینی و ذهنی " را برای اعمال راه قهرآمیز مهیا سازد . این دفعه وقتی است که عده ای این الوقت با امید ولی به عبث بآن چشم دوخته اند .

کمیته مرکزی در مقدمه چینی تحلیل مذکور اظهار نظر میکند " که مطلق کردن شعایرهای استراتژیکی سنگاریستی و چپ روی است " و با این حکم گویا مارکسیستی - لنینیستی است که حکم تعلیق شعارهای استراتژیکی نهضت را در شرایط کنونی اعلام میدارد و بشعارهای تاکتیکی میچسبد .

بر خلاف نظر کمیته مرکزی صریحا باید اعلام کنیم که در هر مرحله ای از انقلاب شعارهای استراتژیکی جنبش کاملا مطلق و غیر قابل انصراف و تعلیق است و برگشت از

این بمعنی در غلطیدن در گرداب " اپورتونیسم بیکران " است و بمعنی اعلام آمادگی برای سازش و عقب نشینی از استراتژی دوران معینی از انقلاب است که بحکم ضرورت تاریخی در مقابل جنبش و توده ها قرار میگیرد .

هد فهای استراتژیکی دوران معینی از انقلاب بعیل و بنا باراده افراد معینی تعیین نمیشود تا کسی بتواند آنها را بعیل و اراده خود معلق اعلام دارد ، جنبش حتی برای یک روز هم نمیتواند بدون استراتژی باشد . پایداری در استراتژی و نرزش در تاکتیک ، این تنها شیوه عمل واقعی کمونیستها است .

تمام شعارهای تاکتیکی و تمام هد فهای فوری سیاسی فقط بشرطی که بتواند نیروها را در جهت استراتژی جنبش هدایت کند و معین و مساعد برای شعارهای استراتژیکی باشد صحیح و درست است و گرنه انحراف مسلم محسوب میشود . شعارهای تاکتیکی هرگز جای شعارهای استراتژیکی را نمیتواند بگیرد و میرم ترین وظیفه کمونیستها همانا مبارزه برای تحقق شعارهای استراتژیکی است . اکنون جا دارد گفتاری را که لنین مرتب در مقابل انواع و اقسام اپورتونیستهای دوران خود میگفت تکرار کنیم زیرا محتوی این جمله بطور دقیق جواب ما را بکمیته مرکزی فرموله میکند و با شرایط کنونی نهضت ما کاملا هماهنگی دارد . لنین میگفت : " که سوسیال دموکراسی در هیچیک از رشته های فعالیت سازمانی و تبلیغاتی خود نباید وظیفه میرم پرولتاریای روس یعنی سرنگون کردن حکومت مطلقه را حتی برای یکد قیقه فراموش کند . " (چه باید کرد - ص ۴۹۳ - آثار - چاپ مسکو) آری کمونیستهای ایران نباید حتی برای یکد قیقه وظیفه میرم پرولتاریا و زحمتکشان ایران و نهضت نجاتبخش خلق ایران یعنی سرنگون کردن استبداد سلطنتی و ارتجاع سیاسی را فراموش کنند . فقط با حرکت در جهت این وظیفه میرم است که لایق و شایسته نام پیشقراولان جنبش کارگری و ملی ایران خواهیم بود . اما اینکه کمیته مرکزی پس از اعلام این نکته که شرایط برای اعمال راه قهرآمیز مهیا نیست باین نتیجه میرسد که بطور موقت باید از شعارهای استراتژیکی منصرف شد امری تصادفی نیست . زیرا حتی کمیته مرکزی هم میداند که حرکت واقعی بسوی استراتژی نهضت در شرایط کنونی جز از طریق قهرآمیز امکان پذیر نمیشد . در واقع توالی این دو مسئله حتی در تحلیل کمیته مرکزی هم حامل واقعیت پیوند عمیق استراتژی نهضت با شیوه قهرآمیز مبارزه است .

بدین ترتیب کمیته مرکزی از اپورتونیسیم در شیوه مبارزه ، باپورتونیسیم در هدف مبارزه سقوط میکند ، از اپورتونیسیم در مسائل تاکتیکی ، باپورتونیسیم در مسائل برنامه ای میغلطد . بجای اینکه ، حداقل ، از نظر سیاسی و سازمانی خود را در جهت شیوه مبارزه قهرآمیز که چنین پیوند عمیقی با استراتژی دارد قرار دهد ، بمبارزه با شیوه قهرآمیز و لاجرم با اعلام تعلیق استراتژی میبرد از و این طریقت همان " اپورتونیسیم بیکرانی" است که بقول لنین " مبارزه ای را مطلوب میدانند که در حیز امکان باشد ، و مبارزه ای هم که در حیز امکان باشد همان است که در دقیقه فعلی جریان دارد . " از آنچه که گفته شد باین نتیجه میرسیم که حرکت در جهت استراتژی عمومی نهضت جز از طریق قهرآمیز امکان پذیر نیست . اما قبول این نتیجه مستلزم قبول جنبه فعلیت و فوریت آن نیز میباشد . اتخاذ این شیوه مبارزه جنبه کاملاً فوری برای نهضت دارد . قبول این شیوه مبارزه بمعنی کوشش عملی برای اعمال آن در همین شرایط و اوضاع و احوال است . درحقیقت اگر ما میخواستیم از بررسی ریشه های نظرات کمیته مرکزی صرفنظر کنیم باین اختلاف میرسیم که کمیته مرکزی با حفظ اعتقاد براه قهرآمیز فقط به امکان اعمال فعلی این راه اعتقاد ندارد و برعکس ما با امکان اعمال فعلی آن اعتقاد داریم و در آن اصرار میکنیم .

تظاهر عملی اپورتونیسیم در همین اعتقاد به فوری بودن یا نبودن راه قهرآمیز متبلور است و چنانکه دیدیم عدم اعتقاد کمیته مرکزی به امکان اعمال فعلی راه قهرآمیز ریشه های اپورتونیستی عمیقی دارد که برای اجتناب از غلطیدن عملی در گرداب چنین اپورتونیستی فقط کوشش عملی برای اعمال راه قهرآمیز با حفظ جنبه فعلیت و فوریت آن میتواند موثر باشد .

آنچه که در این زمینه قبل از همه بمعهد کمنیستهای ایران است همانا تدارک عملی برای پیاده کردن این نقشه است . امروز هر گروه کمنیستی کوچک و بزرگ در ایران باید ببیند پیشه که چه حداقلی از نظر سازمان ، نقشه عملی ، وسائل و تدارکات دیگر برای شروع حرکت قهرآمیز و برای اینکه حرکت بتواند پس از شروع از نظر سیاسی و سازمانی ادامه حیات دهد و رشد کند لازمست . امروز هر گروه کمنیستی در ایران باید تمام حیات سیاسی و سازمانی خود را در خط تدارک برای شیوه قهرآمیز مبارزه قرار دهد ، بنحوی که اگر خود سازمانی نبود که شروع بعمل کرده است ، این آمادگی را

داشته باشد که بلافاصله بکمک سازمان دیگری که دست بعمل زده است بشتابد . باید همه کوشش در جهت تدارک برای پول ، اسلحه و مواد منفجره و تربیت افراد متمرکز شود ، از کارهای شبکه ای غیر لازم پرهیز شود ، از " مطبوعات بازی" دست برداشته شود و بدینوسیله يك وسیله اصلی رخنه دشمن از فعالیتهای گروه های کمنیستی حذف گردد .

در تعیین حداقل لازم سیاسی و سازمانی برای شروع کار و ادامه آن بهمان اندازه که باید از تصور " قدرت لایزال الهی " برای رژیم که عملاً ادامه حاکمیت رژیم شاه را بی رقیب میگذارد خوداری کرد ، باید از دست کم گرفتن قدرت رژیم و خوشخیالی در باره پایه های لرزان آن و عامیگری سیاسی که قدرت نظامی رژیم فوراً متلاشی میشود ، باهوشیاری پرهیز کرد . تصور اینکه با يك ترور و یا يك ضربت و يك غافلگیری دشمن از پا در میآید و حکومت سرنگون میشود ، خیال باطلی است و این بهمان اندازه باطل است که امید داشته باشیم که يك عصیان عمومی يك روزه ، بدون تکیه بر يك قدرت نظامی روزی بوجود آید و رژیم را سرنگون سازد .

بنظر ما هدف حرکت قهرآمیز عبارتست از ایجاد يك جنبه نظامی بر علیه رژیم شاه و بمعنی آغاز يك نبرد بسیار طولانی ، سرسخت و لجوجانه و پیگیر و توأم با مشکلات غول آسا و دردها و قساوتهای . حرکت قهرآمیز بمعنی يك ترور سیاسی نیست ، زیرا ترور سیاسی حتماً نتیجه ای برای نهضت نخواهد داشت اگر يك ترور سیاسی بتواند برای مدتی کوتاه محیط سیاسی جامعه را بر هم زند و داغ کند ، در آنصورت نیز اگر جنبش فاقد آنچنان سازمان های انقلابی باشد که نتواند با تکیه بر قدرت اسلحه از محیط بهره برداری کند خواه ناخواه نیروی متشکل اسلحه در دست دشمن است که تسلط خود را دوباره تحمیل خواهد کرد . حرکت قهرآمیز بمعنی انجام يك حمله بدون نقشه و هدف سیاسی و نظامی نیست و نمیتواند باشد . يك حمله هرگز قادر نیست دشمن را نابود کند و حکومت را واژگون سازد ، يك حرکت آنارشستی چون ادامه حیات حرکت و جلب توجه ها در جریان طولانی مبارزه و بالاخره وارد کردن ضربت نهائی بدشمن اعتقاد ندارد قادر به تامین منافع استراتژیک نهضت نیست .

شروع کنندگان حرکت قهرآمیز و پیشقراولان نظامی جنبش هستند که باید بسا هوشیاری کارنظامی را با کار سیاسی و تبلیغی از حداقل کافی و لازم پیوند دهند و

توام سازند . فقط با پیوند این عوامل است که موفقیت در ایجاد يك جبهه نظامی بر علیه رژیم شاه تامین میشود که بتواند حمایت توده های ستمدیده را جلب کند ، امید توده ها را برانگیزاند ، تکیه گاهی برای ابراز تضاد های طبقاتی و اجتماعی باشد و امیدی برای نیروهای ضد رژیم . آنوقت در کادر این پیوند ، از ترور گرفته تا خرابکاری های کوچک و بزرگ جایز خواهد بود و به نهضت نفع خواهد رساند .

شروع بشیوه قهرآمیز مبارزه در حقیقت دخالت فعال و آگاهانه پیشقراولان نظامی طبقه کارگر و جنبش آزاد بیخس خلق ایران است در تسریع تبلور و تظاهر تضاد های طبقاتی و سیاسی جامعه ما . شیوه قهرآمیز مبارزه ، راه انقلاب است نه خود انقلاب

شروع بحرکت قهرآمیز چون بعنوان تنها راه در مقابل نهضت قرار دارد ، راه را بسوی انقلاب عمومی خلق هموار میکند . نقش حرکت قهرآمیز در این مرحله شبیه به نقش طرفی است که در دوران مسالمت آمیز مبارزه مورد استفاده قرار میگیرد . در شرایطی که شیوه مسالمت آمیز مبارزه منطبق با ضروریات جنبش است ، چرا اعتصابات ، تظاهرات متینکها و غیره و غیره درست است و دامن زده میشود ؟ زیرا محیط اجتماعی و سیاسی را برای قبول انقلاب آماده میسازد ، بتوده ها آگاهی میدهد ، جریان سیاسی بنفع جنبش در میان خلق ایجاد میکند ، شعارهای جنبش را بمیان توده ها میبرد ، مقاومت زحمتکشان را سازمان میدهد و نیروهای اپوزیسیون را متحد میسازد . اینها همه راههایی بسوی انقلاب است ولی خود انقلاب نیست و هیچکس هم این اتهام را نمیزند که میخواهند با اعتصابات و تظاهرات و غیره انقلاب کنند . آیا در شرایطی که رژیم حتی به محافظه کارترین قشرهای سیاسی نهضت هم حق کوچکترین ابراز وجودی را نمیدهد ، حتی گفتگو از شیوه مسالمت آمیز مبارزه هم بی معنی و بیاوه جلوه میکند و آنچنان این مسئله برای همگان روشن است که حتی اگر کسی هم بخواهد طرفدار این شیوه مبارزه باشد جرات ابراز صاف و پوست کنده آنرا ندارد و مجبور میشود مثل کمیته مرکزی در زیر لایه ای از " تئوری بافی " آنرا بیان کند پس باید دست روی دست گذاشت و منتظر معجزه ماند ؟ در شرایطی که کوچکترین حرکت سیاسی عمومی امکان پذیر نیست از گذشت زمان چه انتظاری داریم . ما بمعجزه اعتقاد نداریم . بنظر ما باید با اتخاذ شیوه قهرآمیز مبارزه از ترور گرفته تا خرابکاریها و تا حمله بمواضع نظامی و امنیتی دشمن و جنگ چریکی و ترکیب و قرار

دادن آنها در کادر سیاسی جنبش محیط را برای قبول انقلاب آماده کرد . این چنین آغازی بتوده ها آگاهی میدهد ، جریان سیاسی بنفع نهضت در میان خلق ایجاد میکند ، شعارهای جنبش را بمیان توده ها میبرد ، انرژی انقلابی توده ها را بیدار میکند ، تزلزل دستگاه را متظاهر کرده و تشدید میسازد و چهره واقعی آنرا برملا میسازد ، مقاومت زحمتکشان را سازمان میدهد و زمینه عینی لازم برای اتحاد نیروهای ضد رژیم در داخل و خارج کشور مهیا میکند . اگر در دورانی که شیوه مسالمت آمیز مبارزه درست است ، کوشش کمونیستها بعنوان پیشقراولان سیاسی طبقه کارگر اینست که در راس تمامی جنبش قرار گیرند و تمام حرکات و افعال خلق را بر طبق يك نقشه دقیق حساب شده بسوی انقلاب رهبری کنند و فداکارانه در جهت استراتژی جنبش گام بردارند ، اکنون که شیوه قهرآمیز مبارزه ضرورت دارد و سر نوشت جنبش با اتخاذ این شیوه پیوند پیدا کرده است ، کوشش کمونیستها بعنوان پیشقراولان نظامی طبقه کارگر باید این باشد که با استفاده از تمام تاکتیکهای شیوه قهرآمیز بهر طبقه يك نقشه دقیق و حساب شده ، با کوشش فداکارانه ، نبرد علیه رژیم را ادامه دهند و جامعه را بسوی انقلاب رهبری کنند . آنچه در این امر بسیار با اهمیت است قبل از آنکه تعداد شرکت کنندگان در حرکت اولیه باشد ، همانا شیوه ترکیب ماهرانه عوامل نظامی ، سیاسی و تبلیغاتی است که ادامه حیات جنبش قهرآمیز را بمنزله نطفه های اساسی انقلاب عمومی خلق تامین میکند . برای شروع اینکار نباید در اندیشه در اختیار گرفتن يك لشکر چند هزار نفری بود . اینکار نه میسر است نه ضروری . نهضت بی تردید روزی لشکریان چند هزار نفر خواهد داشت ولی برای شروع حرکت قهرآمیز بنظر ما يك گروه کوچک متحرك ، با آگاهی و جسارت انقلابی لازم ، که بتواند کار در داخل شهرها را با خارج از شهر تلفیق کند و عوامل نظامی و سیاسی و تبلیغاتی را در کشور و خارج از کشور پیوند زند میتواند با موفقیت این وظیفه را انجام دهد .

انقلابیون کوبا اینکار را با ۷۰ نفر شروع کردند و چه گوارا آنرا با بیست نفر توصیه میکند . بدیهی است که در این زمینه نباید خود را با قرینه سازی تاریخی گمراه کنیم ، حداقل لازم برای شروع حرکت را فقط با درک و توجه بخصوصیات شرایط عینی و ذهنی جامعه ما باید تعیین کرد . ما بدلائل امنیتی از تشریح دقیق این حداقل خود داری میکنیم فقط بطور کلی یاد آور میشویم که این حداقل باید بتواند در همان گامهای اول تمامی جامعه را از آغاز حرکت قهرآمیز با خبر گرداند ، محیط سکوت و

خفقان را بشکنند ، محیط سیاسی را داغ نماید ، به تسلط رژیم در شهرها ضربات کوچک و بزرگ وارد سازد و نیروهای در خارج از شهرها برای نبرد طولانی سازمان داده باشد .

چنین است راهی که در برابر کمونیستهای ایران قرار دارد . چنین است مضمون عمده ترین وظیفه ای که در مقابل کمونیستهای ایران قرار دارد . بنظر ما برای انجام این وظیفه همه گروههای کمونیستی باید نیروی سازمانی و سیاسی و ایدئولوژیک خود را برای اعمال آن متمرکز سازند . گروههای کمونیستی باید در پراتیک سیاسی و سازمانی خود عمیقاً مصالح حال و آینده شیوه قهرآمیز مبارزه را در نظر داشته باشند و با احساس مسئولیت عمیق و با حد اکثر فداکاری و گذشت نسبت بآن رفتار کنند . بنظر ما همه فعالیتهای گروههای کمونیستی ایران در شرایط کنونی فقط باید در حول اعمال مبارزه قهرآمیز متمرکز گردد .

بنظر ما فقط و فقط کوشش برای انجام رسالتی که مضمون عمده ترین وظیفه کمونیستهای ایران را تشکیل میدهد میتواند نقطه حرکت گروههای کمونیستی باشد . بهمین جهت اعتقاد داریم که نباید موضع گیری در مسائل جهانی و اختلاف در جنبش بین المللی کمونیستی مبدا و محور حرکت ما باشد . در شرایط کنونی جامعه ما ، موضع گیری جهانی در جنبش بین المللی کمونیستی کمکی بانجام وظایف بزرگی که در مقابل ما قرار دارد بعمل نمیآورد . این موضع گیری جز آنکه اختلاف در گروه های کمونیستی را در داخل کشور تشدید کند و مسائل داخلی را تحت الشعاع

مسائل بین المللی قرار دهد و وضع بفرنج و پیچیده گروههای کمونیستی را پیچیده تر سازد نقش دیگری ندارد . مصالح دیپلماتیک جنبش حکم میکند که در این موضع گیری با احساس مسئولیت کامل رفتار شود و از دنباله روی عمیقاً پرهیز شود . اختلاف نظر در موضع گیری در جنبش بین المللی نباید مانع وحدت عمل آن گروههای کمونیستی شود که در مسائل داخلی و صحت شیوه قهرآمیز مبارزه وحدت نظر دارند . با توجه بشرايط موجود در ایران و وضع گروههای کمونیستی و مصالح سیاسی و دیپلماتیک حال و آینده جنبش ما در این رساله از بحث پیرامون اختلاف در جنبش بین المللی کمونیستی خوداری کردیم و از همه گروهها دعوت میکنیم که از انتخاب مسائل موجود در جنبش بین المللی کمونیستی بعنوان مبدا و محور حرکت خود ،

خوداری کنند . این روش انجام هر چه زودتر رسالت بزرگی را که در مقابل کمونیستهای ایران قرار دارد تسریع خواهد کرد . بگذار کمونیستها و انقلابیون واقعی در پراتیک انقلابی ثابت کنند که شیوه قهرآمیز مبارزه تنها شیوه درست و صحیح برای جنبش نجاتبخش خلقهای ایران است .

بنظر ما شیوه قهرآمیز مبارزه علاوه بر آنکه بطور ارکانیک با استراتژی عمومی نهضت بستگی دارد و حامل مضمون شعارهای استراتژیک میباشد و از این نظر جنبش را بطور دقیق و انحراف ناپذیر در جهت حرکت بسوی استراتژی انقلاب هدایت میکند ، قادر برفع وحل عواقب و آثاری است که ناشی از شکست ۲۸ مرداد و عدم انجام وظایف انقلابی از طرف رهبری حزب توده ایران بوده و غلبه بر آنها برای رشد و سرنوشت جنبش فوق العاده پراهمیت است .

الف - گروه یا گروههاییکه بشیوه قهرآمیز مبارزه دست زنند و آنرا هدایت کنند در حقیقت تکلیف مسئله بزرگ نیروی رهبری کننده نهضت ضد استعماری و آزاد بیخش خلق ایران را از نظر تعلق طبقاتی و ایدئولوژیک آن تعیین خواهند نمود . بنابراین وظیفه بسیار بزرگ کمونیستهای ایران است که برای انجام نقش تاریخی بزرگی که بار دیگر در مقابل آنها قرار گرفته است آماده شوند .

ب - فقط شیوه قهرآمیز مبارزه قادر است که حزب طبقه کارگر را بمعنی واقعی کلمه احیا کند ، جامعیت کمونیستهای ایران را تامین نماید ، وحدت سیاسی و سازمانی حزب طبقه کارگر ایران را عودت دهد و رهبری حزب را عملاً از دست اپورتونیستها خارج سازد و مبارزه پرولتاریای ایران را سازمان دهد و نقش پیشقراول رهبری اپورتونیستی حزب توده را فقط در حرف دامن میزنند در حقیقت نتیجه بسیار کمی از این نوع مبارزه خواهند گرفت . اپورتونیسم را فقط در جریان پراتیک انقلابی میتوان خلع سلاح و خلع قدرت کرد و این نقشی است که شیوه قهرآمیز مبارزه میتواند داشته باشد .

تصور اینکه میتوان بدون اتخاذ مشی صحیح مبارزه ، که در شرایط کنونی فقط و فقط شیوه قهرآمیز مبارزه است ، بقدرتی بزرگ از نظر سازمانی رسید ، بر اختلافات گذشته غلبه کرد ، وحدت سیاسی و سازمانی گروههای کمونیستی ایران را در کادر

حزب طبقه کارگر ایران تامین نمود ، بسیار خیالبا فانه و دور از واقع بینی سیاسی است . فقط در طی حرکت مشخص در جهت استراتژی جنبش است که گروه های کمونیستی وحدت خود را باز خواهند یافت و حزب طبقه کارگر ایران بمعنی واقعی کلمه احیا خواهد شد و دست اپورتونیسیم از قدرت کوتاه خواهد شد . فقط در حول محور مبارزه قهرآمیز است که وحدت کمونیستهای ایران تامین خواهد شد .

ج - شیوه قهرآمیز مبارزه موجب خواهد شد که توده های ستمکش ایران امیدی و پناهگاهی برای مبارزه خود پیدا کنند و موجب خواهد شد که محیط سیاسی برای تظاهر و رشد مبارزات طبقاتی آماده گردد و مبارزه دوباره شکل توده ای و عمومی بخود بگیرد و سرپوش خفقان نتواند تضاد های موجود در جامعه را در زیر بار سنگین خود خفه کند و موجب خواهد شد که هر جنبش کوچک و بزرگ ، هر حرکت صنفی و سیاسی تظاهر و انعکاس سیاسی در سطح تمامی جامعه پیدا نماید . حرکت قهرآمیز نیروی سیاسی بالفعلی ایجاد میکند که مبارزات اجتماعی با تکیه بر این نیرو امکانات بزرگی برای اوج و شدت پیدا خواهد کرد .

حرکت قهرآمیز مبارزه بسیار زود موفق خواهد شد که وحدت عمل همه نیروهای مخالف رژیم را در داخل و خارج کشور بوجود آورد و مجموعه نیروهای سیاسی را بر علیه استبداد سلطنتی بسیج کند . این شیوه مبارزه میتواند ، بسته به سرعت رشد و وسعت خود ، شعارهای استراتژیک نهضت را نیز تکامل بخشد ، زمینه عمومی جامعه را برای قبول استراتژی انقلاب سوسیالیستی آماده نماید و نهضت نجات بخش خلقهای ایران را در جریان عمل و نبرد باین مرحله نزدیک سازد . چنین است عمده ترین وظایف کمونیستهای ایران در شرایط کنونی .

به پیش برای انجام رسالت بزرگ و قهرمانانه ای که تاریخ برای رهائگی خلقهای ستمدیده ایران در مقابل ما قرار داده است .

پایان
پائیز ۱۳۴۶ ایران

از انتشارات " ۱۹ بهمن "

* " آنچه يك انقلابی باید بداند " نوشته انقلابی علی اکبر صفائی فراهانی ، فرمانده دسته جنگل در نبرد سیا هگل (چاپ اول و دوم)

* ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۱ شامل سه مقاله تحت عنوان : در باره منی سیاسی و کار توده ای - در باره حزب طبقه کارگر در ایران - در باره وحدت و نقش استراتژیک چریکهای فدائی خلق

* ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۲ شامل يك رساله تحت عنوان : چگونه مبارزه مسلحانه توده ای میشود

* ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۳ شامل يك رساله تحت عنوان : برترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی شماره مخصوص ۱۹ بهمن بمناسبت پنجمین سالگرد رستاخیز سیهگل

* ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۴ شامل زندگی نامه هفت انقلابی شهید از گروه جزئی - ظریفی و در رساله تحت عنوان : تحلیلی از تکوین و تکامل گروه پیشناز جزئی - ظریفی و بررسی نضرات گروه انقلابی آنان در رابطه با شرایط جامعه ایران و مسائل انقلاب

* ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۵ شامل بخش اول رساله : جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر ایران

* ۱۹ بهمن تئوریک شماره ۶ شامل بخش دوم جمع بندی مبارزات سی ساله اخیر ایران